

ترجمہ
المراقبات

میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

ترجمہ: کریم فیضی



قم - خیابان ارم - پاساژ قدس - طبقه همکف - پلاک ۸۴ تلفن: ۷۷۳۹۵۲۵

ترجمه المراقبات

مؤلف / آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

نوبت چاپ / اول - ۱۳۸۶

ناشر / انتشارات قائم آل محمد علیه السلام

چاپخانه / قلم

شمارگان / ۵۰۰۰ نسخه

قیمت / ۳۶۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۲-۸۹۱۱-۲۲-۰۰ ISBN: 978 - 964 - 8911 - 22 - 0

۷	مقدمه مترجم: اخلاق و عرفان به مثابه یک علم اجتماعی
۱۱	دیبیاچه: آشنایی با میرزا جواد آقا ملکی تبریزی
۱۲	عذر تقصیر
۱۳	تکوین یک ملک
۱۵	تشرّف به نجف اشرف: طلیعه شکفتگی‌ها
۱۶	در حضور حضرت صاحب‌الدان
۱۷	مثل اینکه نمی‌خواهید!
۱۸	مرانمی شناسید؟
۲۰	آقای فرشتگان
۲۳	از نجف تا تبریز
۲۵	شکوفایی در قم
۲۶	تربیت یافتگان و شاگردان
۲۷	آثار جان پرور
۲۹	رساله ای به نام «لقاءالله»
۳۲	حکایات و کرامات
۳۲	۱- درکنار حضرت صاحب(عج)
۳۳	۲- احسانی در خانه میرزا
۳۴	۳- سلام بر حادثه
۳۵	وفات خورشید
۳۷	مقدمه مؤلف: نجوایی یا نفس
	فصل اول
۶۳	مراقبت‌های ماه محرم
	فصل دوم
۸۱	مراقبه‌های ماه صفر

فصل سوم

۹۳ مراقبه‌های ماه ربیع الاول

فصل چهارم

۱۱۵ مراقبه‌های ماه ربیع الثانی

فصل پنجم

۱۲۱ مراقبه‌های ماه جمادی الاولى

فصل ششم

۱۲۵ مراقبه‌های ماه جمادی الثانی

فصل هفتم

۱۴۱ مراقبه‌های ماه رجب

فصل هشتم

۲۱۷ مراقبه‌های ماه شعبان

فصل نهم

۲۴۹ مراقبه‌های ماه رمضان المبارک

فصل دهم

۳۸۹ مراقبه‌های ماه شوال المبارک

فصل یازدهم

۴۲۵ مراقبه‌های ذی القعدة الحرام

۴۵۴ آداب زیارت چهارده معصوم

فصل دوازدهم

۴۷۵ مراقبه‌های ذی الحجة الحرام

۵۸۲ خاتمه

مقدمه مترجم:

اخلاق و عرفان به مثابه یک علم اجتماعی

«اخلاق» و «عرفان» چه جایگاهی در روند تکاملی انسان‌ها در قلمرو اجتماعات دارد؟ برای پاسخ‌گویی به این سؤال، کافی است کلمه «اخلاق» و ملزومات و وابسته‌های ثابت و متغیر آن را از قاموس انسانی زندگی حذف کنیم. تنها در این صورت می‌توان دید که چگونه با فقد و نبود اخلاق، خورشید با سقوطی دردناک از افق قلب‌ها ناپدید می‌شود و تاریکی، همه جا را فرا می‌گیرد، تا آنجا که انسان بی اختیار به درخشش‌ها و صیقل‌ها خیره شده و حتا پناه می‌برد: صیقل‌هایی که با حرکت کنند و تئند دست‌ها، شمشیرهای برنده را از غلاف‌ها خارج نموده و در برابر چشم‌های تمام باز قرار می‌دهد، تا ترسی را که راه‌پیمایان قبیله انسان می‌باید به میل و اختیار خود از قوانین هستی و خالق آن قوانین به خرج می‌دادند، بی اختیار و از روی جبر از ناحیه جلادان خوش‌آشامی به خود تحمیل کنند که منطق‌شان در نفی منطق نهفته است و حکمت‌شان در نفی حکمت و حیات‌شان در ذریغ داشتن حیات از انسان‌ها.

بی‌شک در باب اخلاق نمی‌توان به گلی‌گویی بسنده کرد. از دیگر سو، می‌دانیم که اخلاق در عداد دانش‌ها و فنون عالمی و جهانی بشر محسوب است. از این رو به نظر می‌رسد، راهی که از بحبوحه و میانه مدینه دانش اخلاق می‌گذرد، همان راهی است که بشر از توقف در کرانه‌های آن ناگزیر است. چه،

به تجربه ثابت شده، هیچ حقیقی به اندازه اخلاق، با حقیقت انسانِ هم‌رنگ و هم‌اوا نیست. مقصود آن نیست که از اخلاق و عرفان بُنی عیار درست نموده و همه انسان‌ها را، با استعدادهای شگفت‌انگیز و توان‌های حیرت‌بار و تحرک‌های پایان‌ناپذیری که در طول تاریخ معرفت از خود به نمایش گذاشته‌اند، به کرنش در برابر آن محکوم کنیم، ولی وقتی در قرن مزین شده به نام «تکنولوژی» و «صنعت» و «ما فوق صنعت» به کارنامه زندگی بشر نظری دقیق می‌افکنیم، به وضوح می‌نگریم: با نبود اخلاق و عرفان، هیچ راه و هیچ جریانی، از انحراف و تباهی مصون نیست.

اینجاست که حقیقت اخلاق، با حقیقت خود نمایان می‌شود و آن، همان ضامن استوار قامت و پر قدمت است که با بهره‌گیری از قوانینی همگانی و همه‌جایی، فطرت را به وجدان پیوند می‌زند و این هر دو را به زمان بدل می‌کند. نیک می‌دانیم که فطرت همان زمان است.

تا زمانی که این پیوند رخ نداده و زمان بودن فطرت روشن نشده باشد، انسان‌ها به هر جایگاه و هر مقصد و هر منزلگاه متعالی نیز که دست یابند، به «خدا» نخواهد رسید. در علم الاخلاق، الزامی به بحث از خداوند و اثبات او وجود ندارد، ولی در عمل الاخلاق (= عمل به اخلاق) و ضوابطی که از درون به بیرون کشیده می‌شود و به صورت عملی با پذیرش خوبی‌ها و گردن نهادن به نیکی‌ها و فضیلت‌ها و مطلوبیت آن‌ها همراه است، وجود انسان با اتّسع ذاتی خویش، به آن نحوه از بالندگی می‌رسد که حقیقت را در می‌یابد، و این آغاز هموار شدنِ راهِ رهایی و عینِ رهایی است.

با حذفِ پاره‌ای از مناقشات لفظی، این حقیقت را می‌توان امری مفروض و مسلم پنداشت که اخلاق در اصل، باز خیزش رسای درون، برای اصلاح بیرون و همّت تمامیت انسان برای قوام بخشی به آیین هستی است، امری که به خودی

خود، غایتی بزرگ و همیشگی محسوب می‌شود و بخش وسیعی از مفاهیم ژرف و بزرگ همچون خداوند، فضیلت، عدالت، شجاعت، شرافت، جاودانگی و ابدیت را در خود جای داده است. در این بین، ابدیت همان مقصدی است که تمام مبدأها به رود آن فرو می‌ریزند.

سخن در باب اخلاق و ماهیت توصیفی آن، بدون گفتگو کردن از تحولاتی که در آن بایسته به ورود است، قابل تداوم نیست. آری نمی‌توان از اخلاق گفت، ولی از ضرورت علمی و متدیک شدن آن در ساحه اجتماع سخن نگفت، امری که با گذشت زمان به یکی از جدی‌ترین مسائل اجتماعات در دنیای معاصر تبدیل می‌شود.

نقل است که دانایی، با اصحاب اخلاق زیاد اختلاط می‌کرد، ولی از بحث و استدلال با آنها طفره می‌رفت. علت این امر در این نکته نهفته بود که او بر خلاف اصحاب اخلاق که معتقد بودند صفات رذیله انسان را خراب می‌کنند، معتقد بود: انسان صفات رذیله را خراب می‌کند. این نظر او، برای اصحاب اخلاق چندان قابل هضم نبود و آن گفتار معروفش را فوایاد می‌آورد که گفته بود: زن‌ها حسود نیستند، آنهازن هستند، ولی کسی به این امر توجه نمی‌کند.

... اکنون که این کتاب و این ترجمه نیز پایان می‌یابد، فصلی پایان می‌یابد که هنوز نمی‌توان اسمی برایش انتخاب کرد. آنگاه که در حال تصحیح متن کتاب و ترجمه بودم، در نظر داشتم این مقدمه را «وداع نامه» یک دوره بسازم، ولی طبق معمول و مثل تمام مقدمه‌هایی که بر کتاب‌ها و ترجمه‌هایی از این دست زده‌ام، باز در اینجا نیز نمی‌توانم آنچه را که گفتم است، بگویم و بنویسم. سخن بسیار است و زمان تنگ. آری، سودا بس و بسیار و مکان نافراخ. امید می‌برم راه همگان به رهایی هموار باد. اگر در میان صاحب‌دلانی که در سطر سطر این کتاب به جستجوی معنا برآمده‌اند، کسانی باشند که از «یاد» و «دعا»یشان فراموشم

نکنند، به آنچه که می‌خواهم، خواهم رسید. پس، این رخصت را به من بدهید تا آنچه را که در دیپاچه‌ای دیگر گفته‌ام، در این عرصه نیز تکرار کنم:

من روزگاری پیش از این در دنیایی دور از دنیای پیامبران می‌زیستم، پیامبرانی که شاید تمایلی به شناخته شدن و ادعای نبوت خود ندارند. اما چندی است با دست پیامبری، وارد دنیایی جدید شده‌ام که از وجود ناسازم نبی تراشیده و به دستم سپرده است. دیگر بی «نی» نیستم. وجودم نواخته می‌شود و من نیز هر آنگاه که نغمه‌های آسمانی وجودم را لبریز می‌کنند، می‌نوازم و نغمه‌ای را به قلم می‌آورم که مستی و شرابگونگی‌اش را احساس می‌کنم.

نمی‌دانم تا چه زمانی در این مسیر گام خواهم سپرد، ولی خرسندم که در واحه‌ای نورانی گام می‌زنم. امید که نوری از آسمان و قطره‌ای از زمین، وجودم را به گیاهی بدل کند که اگر هم منادی نشدم، منادا شوم، منادای نداهایی که در زمین به اسم «نسیم‌های بهاری» و در آسمان به اسم «مواجید روحی» می‌وزند و می‌روند. خوش نمی‌دارم بیش از این چیزی بگویم و وارد عرصه پاسخ گفتن به مطالبی شوم که گروهی از بندگان خدا خواسته و ناخواسته در حقم بیان می‌کنند.

هان، ای بندگان خداوند! شما انسان هستید و انسان راه خداست. این است آنچه یافته‌ام و این است آنچه می‌گویم. من گاهی خدایم را در خنده‌ها و شادمانی‌های شما رصد می‌کنم.

کریم فیضی.

اردیبهشت ۱۳۸۶.

دیباچه:

آشنایی با میرزا جواد آقا ملکی تبریزی^(۱)

کین دلیل هستی و هستی خطاست	این ثنا گفتن ز من ترک ثناست
چیت هستی پیش او؟ کور و کبود ^(۲)	پیش هست او بسباید نیست بود
لطف تو، لطف خفی را خود سزاست	یارب این بخشش نه در حد کار ماست
پرده را برنار و پرده‌ی ما سر	دست گیر از دست ما، ما را بخیر
کارش تا استخوان ما رسید	باز خر ما را از این نفس پلید
کی گشاید ای شه بی تاج و تخت	از چو ما بیچارگان این بند سخت
چون تویی از ما به مانزدیکتر	ماز خود سوی تو گردانیم سر
گر نه در گلخن گلستان از چه رست ^(۳)	این دعا هم بخشش و تعلیم ثوست

غروب‌ها را به خاطر دارم: آن غروب‌ها، دور از چشم همه، به پشت بام می‌رفتم و به آینده نگاه می‌کردم، در حالی که رساله «لقا الله» در دستم بود و دستم در قلبم را می‌زد و من باز می‌کردم...

راست است که: زبان و قلم از شرح فضائل و مکارم آن استاد بزرگ اخلاق قاصر است و او بالاتر از آن است که فقیری بخواهد با قلم نارسا،

۱ - این مقاله در سال ۱۳۷۹ نوشته شده است.

۲ - مثنوی معنوی، دفتر ۱ / ۵۱۷ و ۵۱۸.

۳ - دفتر ۲ / ۲۴۴۳ تا ۲۴۴۶.

شرحی از او نگارد. او بهترین شاگرد «مکتب نجف» بود و با اولیای خویش بهترین پیوندها را برقرار نمود. حاج میرزا جواد آقا فقیهی است بارع، عالمی عامل، عارفی خاشع، زاهدی استوار و مجتهدی بی قرار. با دیدن او انسان به یاد خدا و اولیای واقعی خدا می افتاد. چرا که در عمل و فضایل اخلاقی، به سان اساتید خویش گشته بود.^(۱)

عذر تقصیر

سخن در باره شخصیت بی کران و جلالت مندی است که اهل نظر «عارف الهی»، «سالک مستقیم»، «محقق ربّانی»، «فقیه صمدانی» و «مرئی نفوس» اش خوانده و از «فعلیت» نام داشتنش سخن گفته اند: «آنکه او را «سالک مستقیم» گفته ام، از این روست که آن مرحوم، به فعلیت رسیده بود.»^(۲)

بزرگ مرد والاتبّاری چون صاحب تفسیر قیم «المیزان» او را «پیشوای طایفه، حجت حق، حاج میرزا جواد آقا الملکی التبریزی - قدس الله روحه...» نام برده و با صراحت تمام، به غیر قابل اندازه گیری بودن بلندای شخصیت او، زبان گشوده است:

بلندای شخصیت او، با هیچ مقیاسی قابل اندازه گیری نیست و ناتوانی، عذری موجه!^(۳)

تلمیذی چونان سید روح الله، استاد تبریزی خویش را تنها مردِ مردستان بقیع گونه «شیخان» دانسته و با حیرتی تمام، به مدح و ثنای آن رجل قدسی

۱ - «از کلینی تا ...» / ۳۵۴ - ۳۵۵. ۲ - «در آسمان معرفت» / ۱۰۱.

۳ - «المراقبات» / ۲۸، تقریظ علامه طباطبائی.

کمال پرداخته است:

- در قبرستان شیخان قم، یک مرد خوابیده است و او حاج میرزا جواد

آقای ملکی تبریزی است. (۱)

- بعض اعظم المشایخ، من اهل السیر و المعرفة (= مرحوم ملکی). (۲)

- بعض المشایخ من ارباب السیر و السلوک رضوان الله علیه. (۳)

به راستی، درباره آیه الحق آقامیرزا جواد ملکی تبریزی چگونه می توان با
مشتی الفاظ صامت و بی روح به سخن نشست و با خطوطی کج و معوج
دورنمایی از جمال ملکوتی اش را به تصویر کشید، در حالی که قدرمردی
چونان شهید «حکمت مطهر»، وی را از بزرگان اهل معرفتی یاد کرده که وی
آرزوی زیارت مرقد نورانی اش را در سر می پروراند:

مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، از بزرگان اهل معرفت زمان

ماست که پنجاه و دو سال پیش از دنیا رفته است. قبر او در قم است و من هر

وقت به قم مشرف می شوم، آرزو دارم قبر این مرد بزرگ را زیارت کنم. (۴)

واکنون، من در این بحبوحه در ماندگی و خجلت و ناتوانی، جز اینکه عذر

تقصیر به پیشگاه «این انسان والا و متخلق به اخلاق ملکوتیان و این عارف

وارسته» (۵) بریم، راهی پیش روی خود ندیده و قلم را در حضور شکوهمند

این ربّانی سترگ به سجده و کرنش وا می داریم.

تکوین یک ملک

۲ - «شرح دعای سحر» / ۶۱ و ۱۲۳

۱ - «روح مجرد» / ۲۸۵

۴ - «فلسفه اخلاق» / ۲۱۱

۳ - «شرح دعای سحر» ص ۶۱ و ۱۲۳

۵ - «عرفان اسلامی» ج ۵ / ۱۸۳.

سال ولادت عارف معنا مشرب روشن نیست. هیچ یک از تواریخ و تراجم سخنی در این باب نگفته‌اند. اما تردیدی وجود ندارد که وی در تبریز دوران مشروطیت و اواخر قرن سیزدهم هجری پا به عرصه وجود نهاده است.^(۱) خورشید قرن سیزده رو به افول بود که تبریز لبریز از شور و شادی شد.^(۲)

پدرش میرزا شفیع، اسم این فرزند را «جواد» گذاشت و وجودش را از همان اوان طفولیت وقف آستان شریعت نمود. نام زیبای «جواد» وقتی با شهرت «ملکی» قرین می‌شد، اندکی از حجب و ملاحیت این نونهال تبریزی را باز نمایانده، قطره‌ای از دریای پرموج محبت ازلی و «ملک»ی‌اش را در دل‌ها می‌ریخت و همگان را به دوست داشتنش سوق می‌داد و چنین‌اند ملک‌ها و تکوین‌شان.

به گفته رجالی شهیر مرحوم محمدعلی مدرّس خیابانی: خانواده «جواد ملکی» از خانواده‌های پر مکنّت و مال و منال دار تبریز بود و آنها از اعیان و تجار رده اول آذربایجان محسوب می‌شدند و اتفاقاً به جهت انتساب به خانواده «ملک التجار تبریزی» بود که به «ملکی تبریزی» شهرت یافته بودند.^(۳)

این حاج میرزا شفیع ملکی، در اوایل امر - روزگار جوانی - در ولیعهدنشین و دارالسلطنه تبریز عاملی مضاربه ناصرالدین شاه قاجار بود و یکی از متمولین

۱ - «مفاخر آذربایجان» ج ۲ / ۸۹۴

۲ - «مردی از ملکوت» / ۲۰. به نظر می‌رسد اگر سن و سال میرزا جواد، هنگام تشرّف به نجف اشرف حدود ۲۰ بوده باشد، آن وقت می‌توان تخمین زد که: وی در حوالی سال ۱۲۸۰

۳ - «ریحانة الادب» ج ۴ / ۳۲۵

قمری ولادت یافته است.

بزرگِ زمان خود به شمار می‌رفت، ولی چون توفیق الهی با او یار بود، عاقبت موفق به درک معنا و معنویت ناب شده، در خدمت مرحوم حاج میرزا علی نقی همدانی به «تهذیب نفس» و «تزکیه اخلاق» روی آورد و به مقامات عالی روحانی بار یافت و در یک کلام: «آن زمینی آسمانی شد.»^(۱) تعبیر اخیر از جناب استاد حسن زاده آملی است.

کودکی جواد نوباه با انقلاب حال پدر مصادف شد و وی در حالی روزگار خردسالی و نوجوانی را سپری کرده و پا به «مکتب و مدرسه» نهاد که تبریز مملوّ از عالمان و فرهنگیان کم نظیر علمی - دینی بود و از حوزه‌های علمی بسیار قدرتمند و مراکز فقهی و عقیدتی پرتوانی بهره‌مند بود..

پدر که علاقه زیادی به تحصیل فرزند داشت، پس از طی شدن دوره مکتب آموزی، تنها فرزند نازپرورده خود را روانه حوزه علمیه کرد و او مرحله آغازین تحصیلات و دانش‌اندوزی خویش را، در زادگاه اجدادی خود به سر آورده و مقدمات و علوم ادبیات را از دانشمندان و ادیبان مستعد تبریز تکمیل نمود.

تشرّف به نجف اشرف: طلیعه شکفتگی‌ها

پس از پایان بردن تحصیلات اولیه، نوبت به «هجرت» از دیار و کاشانه رسید و فرزند برومند خانواده پرشوکت ملکی‌ها، در آستانه انتخابی بزرگ و تاریخی قرار گرفت: اقامت در تبریز و ادامه یک زندگی آرام و بی‌دغدغه و راه دوم دل‌کندن از آرامش و آسایش و زندگی در دور دست‌های غربت، آن

۱ - «آینه دانشوران» صص ۱۴۱ - ۱۴۲ نیز «در آسمان معرفت» صص ۱۰۳ - ۱۰۴ و «دو عارف

سوی میهن و زادگاه در حجره‌ای تنگ و تاریک با معشیتی تنگ و مرارت بار. اما میل به معرفت و اشتیاق جدی به کسب علم و عمل حقیقی، بی‌هیچ تزلزلی پایش را در مسیر دور و دراز انتخاب پرفراز و نشیب دوم نهاد. او راه نجف را در پیش گرفت: راه مشقت و پایمردی و راه پایان ناپذیر خدا و محمد و علی (ع):

آنگاه، به آستانه علوی ره سپرد و در آن وادی نور، دانش‌های گوناگون را، از محضر عالمان بزرگ فراگرفت.^(۱)

در صدر عالمان و فقیهانی که آیت‌الله ملکی تبریزی از وجود آنها بهره گرفت، نام عارف بزرگی می‌درخشد که همچون اکسیری معجزه آسا، وی را «از ملک به ملکوت» رساند.^(۲) او کسی جز پدر سلوک‌های ملکوتی آقا حسینقلی همدانی نبود که تاجرزاده نوجوان تبریزی را با شگفت‌آورترین روش‌ها و تعلیم‌ها، از ابعاد «ماده و طبیعت»، به دریای پر رمز و راز معنویت و سلوک الی‌الله زهنمون شد.

در حضور حضرت صاحب‌الدان

ماجرای نخستین حضور یابی میرزا جواد به خدمت حکیم عرفان علّامه حسینقلی همدانی اینگونه حکایت شده است:

ملک‌التجار تبریزی که فقط یک پسر داشت، تصمیم گرفت او را به سلک اهل علم درآورده و وقف امام زمان - عج - کند. گفتند فرزندش را به حضور ملا حسینقلی همدانی ببرد.

۱- مجله فرهنگ جهاد، سال دوم، شماره اول، پاییز ۷۵ / ۸۶

۲- «مردی از ملکوت» / ۲۹

وقتی در معیت فرزند به خدمت آخوند رسیدند، مرحوم همدانی سؤالی از وی پرسید:

:- «آقا برای چه آمده‌ای؟»

مرد کوچک، تبسمی کرده و با نگاه‌های معصومانه‌اش جوابی به غایت شیرین و متین داد: آمده‌ام آدم شوم.

آخوند به فکر فرو رفته و سخن لطیف اما محکم او را چند بار زیر لب زمزمه کرد: «آمده‌ام آدم شوم...»، «آدم»، «آدم»، ... آخوند مثاله همچون کسی که تعجب زده باشد به فکری دوباره پرداخت: آمده‌ام، آدم شوم...:

«خیلی خب! پس این پول‌ها را بگیر و برو مقداری سبزی بخر!»

پسر ملک‌التجار که تا آن روز سبزی نخریده بود، به سوی مغازه‌ای روانه شد و از منزل آخوند خارج شد.

او وقتی به مقابل سبزی فروشی رسید، از داخل شدن شرم کرد. صفا و مروه‌ای نمود، بالاخره وارد شد و پس از خرید، مجدداً به حضور استاد برگشت. آخوند مخاطبش کرد: چرا از ورود امساک می‌کردی؟! در و دیوار مانع دیدن ما نمی‌شود. اگر می‌خواهی «آدم» شوی، باید اینها را کنار بگذاری... و او جواب داد: چشم.^(۱)

مثل اینکه نمی‌خواهید!

اما این راه سخت‌تر و صعب‌تر از این حرف‌ها بود. همتی بزرگ می‌طلبید و اراده‌ای قوی و آهنین! از آن سو آخوند همدانی توانا تر از آن بود که نتواند همت این دانش جوی نو قدم را به تحرک در آورده و حرکتش را قطعی سازد.

این مهم، با یک «کم لطفی» گذرا و یک نصیحت عملی شد و میرزا جواد آقا را برای همیشه راهرو این وادی اشراقی نمود:

خس و خاشاک به دریا نرسد بی سیلاب
تا چو یاقوت مگر سنگ تو گوهر گردد

سالها خدمت روشن گهری باید کرد^(۱)

در ابتدای حضور در خدمت شیخ سالکین راه خدا و پیشوای اهل مراقبه، حضرت آخوند ملا حسین قلی همدانی - قدس الله سره - لطف خاصی از ایشان ندیدم و دریافتم که ایشان عنایتی به بنده ندارند! روزی به حضورشان عرض کردم: بنده به امید استفاده از محضر شما، از تبریز به نجف آمده‌ام. عنایتی بفرمایید.

آخوند فرمود: «مثل اینکه شما نمی‌خواهید «آدم» بشوید. چون من می‌بینم که وقتی وارد مجلس می‌شوید، نقطه خاصی را در نظر گرفته و به طرف آن حرکت می‌کنید. شما هنوز میل صدرنشینی دارید و در مجالس به سمت بالای مجلس حرکت می‌کنید!

...از آن روز به بعد، تا پایان عمر، پای من به بالای هیچ مجلسی نرسید.^(۲)

مرا نمی‌شناسید؟!

استاد آگاه اخلاق و تهذیب، هر از گاهی با تعریض و برنامه‌ای، تلنگوری سنگین بر وجود شاگرد تازه وارد و ناز پرورده‌اش می‌زد و بُعدی از اخلاق و سجایایش را به صورتی اساسی متحول و زیر و رو می‌کرد. اینها مطالبی

است که خود میرزا جواد آقا ملکی به نقل و بیان آنها پرداخته است:
بعد از دو سال تلمذ خدمتِ آخوند همدانی، روزی به خدمت آخوند
عرض کردم:

- من در سیر خود، به جایی نرسیدم! آخوند از اسم و رسم پرسید.
تعجب کرده و گفتم: مرا نمی شناسید؟! من جواد تبریزی ملکی هستم.
:«شما با فلان ملکی ها بستگی دارید؟!»

من چون آنها را خوب و شایسته نمی دانستم از آنان انتقاد کردم!
آخوند با شنیدن این سخن برآشفتم:

هر وقت توانستی کفش آنها را که بدشان می دانی پیش پایشان جفت
کنی، من خود به سراغ تو خواهم آمدا

میرزا جواد فردا که به درس می رود، خود را حاضر می کند در محلی پایین تر
از بقیّه شاگردان بنشیند. رفته رفته طلبه هایی از آن فامیل را که در نجف
بودند و او آنها را خوب نمی دانست، مورد محبت قرار داد تا جایی که
کفش شان را پیش پای شان جفت کرد. این خبر که در تبریز به آن طایفه
می رسد، رفع کدورت فامیلی می شود. پس از آن آخوند همدانی او را
ملاقات می نماید:

دستور تازه ای نیست. باید حالت اصلاح شود، تا از همین دستورات
شرعی بهره مند شوی. ضمناً کتاب «مفتاح الفلاح» شیخ بهایی برای
عمل کردن خوب است. (۱)

این حکایات به خوبی پرده از کیفیتِ مربّی گری آخوند برمی دارد و نشان
می دهد چگونه حضرت صاحب دِلان، ملکی زاده را به حقایق و معارف انسان

ساز آشنا نموده و در راه «خودشناسی» و «خودسازی» یاری و نصرتش نموده، تا از چنگ آموزه‌های خالی از معنا خلاصی یافته و به ستیغ قلّه معرفت و عشق و معنویت ارتقا یابد و سالیانی بعد خود مراد و مرشد سالکان طریق و الگوی راهیان معارج نورستان تکامل گردد، تا به آن حد که فقیه و فیلسوف بزرگی چون شیخ محمد حسین غروی (= مشهور به کمپانی) طی نامه‌ای از او تقاضای دستورالعمل اخلاقی کند.^(۱)

و تمام اینها ناشی از حضور هوشیارانه و مجذّانه او در محضر سپید حضرت صاحب‌الان بود که آغاز شکفتگی آن از تشرف به نجف اشرف طلّیحه نواخته بود و این در حقیقت آن سان که بزرگی اظهار می‌دارد «تأییدی آن سویی» بود:

از تأییدات آن سویی که شامل حال مرحوم میرزا جواد آقا ملکی شده بود، این بود که در عصر تشرفش به آستانه ولای، در نجف اشرف توفیق ادراک ساحت اعلای بزرگترین معلّم اخلاق در عصر اخیر جمال السالکین جناب آخوند ملا حسین قلی همدانی - که درباره او گوید: من همانند او حکیم عارفی و معلّم حاذقی در راه خیر و طیب کاملی همچون او ندیدم - را به دست آورد که بر اثر تمامیت قیابل و اتممیت فاعل، به سیر و سلوک منازل و مراحل عالیّه عوالم نفس نایل آمد.^(۲)

خس و خاشاک، به دریا نرسد بی سیلاب...

آقای فرشتگان

یکی از مختصات رشد این است که انسان رشد یافته همواره، همزمان با احساس انبساط روانی و بهجت روحی نوعی سوزش و اشتیاق به کمال بالاتر را در درون خویش می‌یابد، با انقباضی ناشی از اینکه مبادا در گذرگاه عمر در آنچه که می‌تواند از خیرات انجام دهد، تقصیر یا قصور ورزیده است. این تقصیر یا قصور یقینی یا احتمالی، هر اندازه هم که ناچیز باشد، به خاطر حساسیت شدیدی که در سیر تکاملی وجود دارد، دارای اهمیت می‌باشد و به همین خاطر است که مهتابی ظریف از یک غم مقدس مستمر در فضای درون سالکان وجود دارد که موجب می‌شود، دائماً در حال استغفار و توبه باشند.^(۱)

به فرموده علامه سید محمدحسین طباطبائی مرحوم آیت‌الله ملکی تبریزی دقیقاً اینگونه بود و «خوف ایشان، بر رجاء و انبساطشان غلبه داشت. این معنی از گوشه و کنار سخنانشان مشهود است.»^(۲)

عارف ملک‌گونه در معاد باوری، آخرت‌گرایی، دنیاگریزی، پاکیزه‌خویی، پیراسته دلی و صفای باطن اگر در روزگار خود بی‌نظیر نبود، بی‌گمان کم‌نظیر بود و مصداق بارزی از آنچه در باره علامات ایمان و آثار یقین آمده است. آتش محبت خداوند متعال و جانشینان ربوبی‌اش چنان در دل شریف او زیانه می‌کشید که گویی قلبش پاره‌ای از آتش بود.^(۳)

سینه‌ای محزون و بغض‌آلود و چشمانی پراشک و جاری داشت که وقتی با خوف توصیف ناپذیرش ترکیب می‌شد، وی را یکی از بگاین زمان

۱ - ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ج ۲۱ / ۱۳ - ۱۴

۲ - «لب‌الالباب در سیر و سلوک اولی‌الالباب» / ۱۱۷

۳ - «المراقبات» صص ۲۶ و ۲۶ (ترجمه‌بندر لیگی)

می ساخت. چه او را در ردیف بگائین «آخر الزمان» قلمداد کرده اند.^(۱) متعجذی شب رو بود که شب زنده داری را از علی (ع) آموخته بود و آقای فرشتگان و ملائکه الله گردیده بود:

«خدا را شاهد می گیرم که من از مجتهدین و شب زنده داران کسی را می شناسم که صدای فرشته ای را که به هنگام سحر او را بیدار می کنند، می شنود. فرشته با لفظ «آقا» او را خطاب می کند و آن شخص با این سخن، بیدار شده و به نماز شب می ایستد.»^(۲)

آنچه آمد کلامی است از «اسرار الصلوة»: گفته شده: تصوّر می رود این شخص که با صدای فرشته ها، برای اقامه نماز شب در سحرگاهان از خواب برمی خیزد، خود میرزا جواد آقا است که برای پرهیز از توهم خودستایی این حقیقت را بدین عبارت بیان کرده است.^(۳)

عارف، همچنین در رساله نفیس «لقاء الله» اش وقتی از «رؤیا» سخن می گوید، خاضعانه و فروتنانه می نویسد:

این عید ذلیل، خیلی از امیدواری هایم به بعضی از رؤیاهایی است که در آنها حضرات معصومین را زیارت کرده و مورد رحمت های بزرگ واقع شده ام. حتی خیلی شده که از لذت آن رؤیاهایم با آرزو، امید و لذت و راحتی آنها به خواب می رفتم.^(۴)

۱ - «علماء معاصرین» / ۱۳۸ و «در آسمان معرفت» / ۱۲۳

۲ - «اسرار الصلوة» / ۵۹

۳ - «سیمای فرزندگان» / ۶۵، «معادشناسی» ج ۷ صص ۱۶۷ - ۱۶۸ و «در آسمان معرفت» /

۴ - «رساله لقاء الله» صص ۸۹ - ۹۰

دوش گفتی ماجرای وصل و هجرانت به من
هم امید لطف و هم ستم دادی مرا..
تا نهادم گام در کویت روا شد کام من
منتهای کام، در اوّل قدم دادی مرا
چون میسر نیست دیدار تو دیدن جز بخواب
پس چرا بیداری از خواب عدم دادی مرا؟^(۱)

از نجف تا تبریز

میرزا جواد ملکی پس از تکمیل تحصیلات فقهی و اصولی نزد آیات عظام آقارضا همدانی - صاحب «مصباح الفقیه» - و آخوند ملا کاظم خراسانی - صاحب «کفایة الاصول» - و کسب «درایه و حدیث» از خاتم‌المحدثین میرزا حسین نوری^(۲) موفق به اخذ اجازه «اجتهاد» شده و از فقه‌های والا مقام به شمار رفت. او آنگاه که منازل سیر و سلوک را به پایان برد و آفاق اخلاقی و تعالی را در نوردید، چند سال پس از رحلت استادش آخوند همدانی در سال ۱۳۲۰ قمری^(۳) - و به قولی در سال ۱۳۲۱^(۴) - به موطن و زادگاهش بازگشته و بی هیچ اتلاف وقتی به ترویج دین و «تهذیب نفوس» مستعدّه پرداخت. جاذبه معنوی اش پاکان روشن ضمیر را به سان پروانه‌ای عاشق گرداگرد وجودش به پرواز واداشت و آنها که در جستجوی استادی وارسته و عالمی عامل بودند، با سرانگشت اشاره‌اش جامه جان از پلیدی‌ها و

۱ - «کلیات دیوان فروغی» صص ۸ - ۹ - ۲ - بنگرید به: مقدمه لؤلؤ و مرجان.

۳ - «ریحانة الادب» ج ۴ / ۸۲، «اعیان الشیعه» ج ۴ / ۲۵۴ و «نقباء البشر» ج ۱ / ۳۲۹

۴ - مقدمه «لقاء الله»

زشتی‌ها شستشو داده و زانوی تعلّم در محضرش بر زمین زدند. (۱) طبق روایت «ریحانة الادب»: آنگاه که در تبریز اقامت گزیده بود، مجلس موعظه‌ای در این شهر شکل گرفت که همچون جلسات اخلاقی آخوندگرم و پرونیق بود:

حدود سال هزار و سیصد و بیستم هجرت، به تبریز مراجعت نمود و سالها در خانه وی، مجلس تذکیر و موعظه منعقد (بود) که با مواعظ دلنشین خود به «تهذیب اخلاق» مردم اشتغال داشت. (۲)

وی علاوه بر این شروع به تدریس درس خارج فقه و اصول نیز نمود که جمعی از فضلاء تبریز و از جمله آیت الله میرزا جواد سلطان القزائی و آیت الله شیخ حسن لنکرانی در آن حضور یافته و از موشکافی‌های مدققانه او فیض یاب می‌گردند. (۳)

پس از پایان تحصیلات، حضرتش به تبریز بازآمده و به امر تدریس پرداخت، از جمله چهار صد نفر از شاگردان و حضار درس اخلاق آن جناب بودند. (۴)

به زادگاه خود تبریز مراجعت نموده و چند سالی به ترویج و تدریس مشغول بود. اما دیری نباید که شمع محفل آیات قم، در مرکز روحانیت مستقر شد. (۵)

۲ - «ریحانة الادب» ج ۴ / ۸۲

۱ - «مردی از ملکوت» / ۳۵

۳ - «دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی» ج ۲ / ۱۲۱۱ و «تراجم الرجال» / ۱۵۱

۴ - «آینه دانشوران» صص ۱۴۲ - ۱۴۳، «دو عارف سالک» / ۲۴ و «در آسمان معرفت» / ۱۱۲

۵ - «از کلینی تا خمینی» / ۳۵۵

شکوفایی در قم

سرانجام آن شمع برنور و دل‌انگیز به صورت ناگهانی تبریز را ترک کرده و به قم هجرت کرد. دلیل این هجرت «پیش آمدها»^(۱) و «دل‌تنگی»^(۲) ذکر شده است:

واقعۀ مشروطیت پیش آمد و شورش آن منجر به ویرانی شهر تبریز شد و آن جناب مخفیانه ترک تبریز گفته، از آنجا به تهران و از تهران به حضرت عبدالعظیم و از آنجا به قم مهاجرت نمود. وی در قم اقامت نموده و آن را وطن دوّم خود قرار داد.^(۳)

این هجرت حایز اهمّیت بسیار فراوانی است. مشعلدار مخلص با این مهاجرت خود جریان سیل آسا و ساری دورۀ شکوفایی عرفان شیعی و مکتب و مسلک تربیتی استادش حسین قلی همدانی را از کانون اصلی آن نجف به کانون پراستعداد قم انتقال داد و همچون معدنی بسیار سرشار و دریایی بی انتها سیرابگر جویندگان حکمت و حقیقت شد و عطش عرفان خواهان و معناجویان را با وجود پر وسعت خویش بر طرف ساخت. او با حضور خود در قم و ایفای نقش در سنگر تدریس و «تهذیب»، درخت بزرگ و تنومندی را در ساحت عرفان شیعی کاشت که بعدها با خشکیدن جوانۀ شکوفایی عرفان در پایگاه نجف به مرکزیت دورۀ شکوفایی بدل شد و زنده‌ترین و حسّاس‌ترین پایگاه آن محسوب گشت:

در قم به ارشاد و تربیت مستعدان مشغول بود، تا آنکه مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری، - قدس سره - در سال ۱۳۲۰ هجری

۱ - «المراقبات» (ترجمه حکیم خسروی) / ۱۶

۲ - «آیة دانشوران» / ۱۴۳

۳ - «درآسمان معرفت» / ۱۱۲ و «مردی از ملکوت» / ۳۶

از اراک به قم تشریف آورده و به اصرار شیخ محمد تقی بافقی تصمیم به ماندگاری و تأسیس حوزه علمیه فعلی گرفت. به دنبال این تصمیم تمام دوستان و شاگردان آیت الله - که در اراک بودند - به قم مهاجرت می کنند. یکی از این اشخاص حاج شیخ عباس تهرانی بود که جزء مهاجرین قم به جمع مرحوم ملکی تبریزی و بافقی می پیوندد و کانونی از اخلاق و تهذیب نفس تشکیل می دهند که ثمرات ارزنده ای داشت و افراد شایسته ای تربیت یافتند. (۱)

تربیت یافتگان و شاگردان

در حقیقت این دست تقدیر بود که آقامیرزا جواد ملکی تبریزی را به قم آورده بود. عارف فرزانه اندکی پس از ورود به قم به درخواست افراد پارسا و طلاب فاضل جلسات درس و محافل اخلاقی و عرفانی برپا کرد و به افاضه پرداخت. علاوه بر درس فقه که متن آن «مفاتیح» فیض کاشانی بود، دو درس اخلاق و عرفان نیز داشت که یک از آنها در فیضیه برای عموم تشکیل می شد و دیگری در منزلش برای شاگردان خاص و خصوصی بود. صاحب نفس، در کنار اینها هر روز نیز در مسجد بالا سر حضرت معصومه اقامه جماعت می کرد. (۲)

با استقرار آن جناب در روضه منوره حضرت معصومه علیها السلام در امر سیر و سلوک عده زیادی از محضرش استفاده بردند و شاگردان فراوانی از سفره گسترده اش توشه برگرفتند که صاحبان منابع و آثار مربوط نام بخش اندکی از

۱ - «رساله لقاء الله» (مقدمه جناب سید احمد فهری)

۲ - «مردی از ملکوت» صص ۳۸ - ۳۷ و «دو عارف سالک» صص ۲۴ - ۲۵

آنها را برای ما بر شمرده و ضبط کرده‌اند. مثل:

- ۱- شیخ عباس تهرانی - که خود شاگردان چندی داشته است -
- ۲- حاج آقا حسین فاطمی قمی.
- ۳- سید روح‌الله موسوی.
- ۴- آخوند ملا علی همدانی.
- ۵- مرحوم مرعشی نجفی.
- ۶- سید محمد مدرسی.
- ۷- سید محمود یزدی.
- ۸- محمود مجتهدی.
- ۹- شیخ اسماعیل تائب تبریزی.
- ۱۰- حاج میرزا عبدالله شالچی. (۱)
- ۱۱- سید مهدی کشفی. (۲)

آثار جان پرور

- خدایا! تو برای عذاب نمودن غیر مرا داری، اما من برای رحمت خودم، غیر تو را ندارم!

- ... حالش مانند کسی باشد که پدرش، پیش از ولادتش از او غایب شده است و او، وی را ندیده و همواره متوقع آمدنش و متولی گشتنش در امور است، همچنان که من برادری داشتم که پس از پدرم تولد یافت و پس از آنکه بزرگ شد و به مرحله احساس و تعقل رسید و شنید که پدر از دنیا

۱- «دو عارف سالک» / ۱۰۹ و «میرزا جواد ملکی، مردی از ملکوت» صص ۴۰ - ۴۶

۲- مجله حوزه. سال دهم، شماره دوازدهم، دیماه ۶۴ صص ۴۲ - ۴۱

رفته و او پس از وی به دنیا آمده است، همواره او را می‌خواند و انتظارِ حیاتش را داشت و در هر امر کوچک و بزرگی، آمدن او را یاد می‌آورد که: که او آمده و چنین و چنان خواهد کرد! پس نباید پدرت در نزد تو از امام - عجل الله - عزیزتر باشد، با اینکه او «پدر روحانی حقیقی» توست و علت ایجاد شدن روح و جسمت. همه نعمت‌های تو از اوست و او خلیفه و جانشین پروردگار توست.

- وفا نمودن به عهد و پیمان نسبت به «سادات و احباب» در ایام غیبت، به حکم عقل در نزد دارندگان فهم امری بزرگ است.
«اسرار الصلوة»، را با «مراقبات» درهم آمیخت و با سیر و سلوک الهی خود «لقاء الله» را برای همگان به ارمغان آورد. (۱)

از مرحوم میرزا جواد آقا غیر از یک اثر فقهی، در موضوع «عرفان» و «اخلاق عملی» سه اثر جان پرور و بسیار مفید برجای ماند. «رسالة لقاء الله»، «المراقبات فی اعمال السنه» و «اسرار الصلوة» کتاب‌های استواری هستند که وی با نگارش و تحریر آنها و هدیه‌شان به عالم علم و تعهد، میراث مکتوب فرهنگ اسلامی - عرفانی را شکوه بخشید. امروزه کمتر کسی را می‌توان یافت که با این آثار آشنایی نداشته، از اهمیت و ارزش شگرف آنها، بی‌خبر باشد.

آری، کمتر کسی از انس گیرندگان کتاب و قلم را می‌توان یافت که از جذباتِ های روحانی و حرارت‌های آتش‌گون و معنا برافروز رساله‌ها و نوشته‌های میرزای مقتدر وادی‌های عروج به عوالم تجرد، سخن‌ها برای گفتن نداشته باشد. اگر چه به قولِ مولف «روح مجرد»، آثار او «مستغنی از

تعریف‌اند. (۱)

بدون تردید هر یک از نوشته‌ها و کتاب‌های عارف قبله ایمان، به تنهایی ترسیم‌کننده افق ارجمند وجودی وی، و نشانگر اوج تعلیمی دوره شکوفایی عرفان شیعی و سیر عملی و خط مشی فکری پیشتازان ربّانی این دوره می‌باشد. در هر یک از سه مجموعه یاد شده میرزا جواد ملکی تبریزی، زبان‌گویای سرمدارانی چون: سید بحر العلوم، سید علی شوشتری، آقانجفی اصفهانی، ملا حسین قلی همدانی و دیگر بزرگان و پرچمدارانی است که در عرصه شکوفایی عرفان امامیه حضور داشتند و گامی در مسیر نهاده بودند.

رسالة لقاء الله وی، بارقه‌ای از بارقه‌های آتشین و دلنشین آن محفل عرشی است و «اسرار الصلوة» اش مستی از خروارها شروق اسرار آن محفل اعلی و کتاب مراقباتش نمودی از درس حضور و شهود آن مجلس اسنای استاد بزرگ ربّانی، آخوند ملاحسین قلی همدانی. (۲)

باری، آثار سراپا بدیع و مملوّ از اشارات آیت‌الله ملکی کتاب‌های تحوّل ساز و شورانگیزی هستند که با لطیف‌ترین چاشنی‌های روحانی - ملکوتی و با قلم جانسوز و محتواپروری که از سرچشمه معنویت‌های ناب خامه و رنگ برگرفته است، انسان‌های مشتاق و حقیقت طلب را در دریایی از معارف ناگفته، شناور نموده و به اوج سوز و ابتهاج رهنمون می‌شوند. اشاره‌ای کوتاه به رسالة شریفه «لقاء الله» ضروری به نظر می‌رسد.

رساله ای به نام «لقاء الله»

سیرکنندگان در باغ معانی و مبانی اش از تمجید و توصیف درمانده و اظهار عجز کرده اند. این اثر - نه چندان گسترده - از آثار قابلیت دار و اثرآفرین با پشتوانه ای محسوب می شود که در میان گنجینه آثار عرفانی کمتر نظیری می توان برایش یافت. بنابراین، فقط عدّه و اشخاص اندکی از عهدۀ درک و شناخت آن برآمده اند آنها این کتاب آشناک میرزای ملکی را کلیدی برای «فتح الباب سلوک» و «رمز»ی برای درآغوش کشیدن «موفقیت» های بزرگ دانسته و اظهار داشته اند:

«کتاب «لقاء الله»، آتش مخصوص به خود دارد و برای فتح باب سالکین الی الله، کلید و رمز موفقیت است.» (۱)

یکی از عظمای اهل معرفت، از رسالۀ قدسی مورد بحث، با عنوان «بحر بی کران» یاد کرده و پس از نقل جریانی از خود با یکی از علمای کاظمین - که «لقاء الله» را برای مطالعه، به وی داده بوده - می گوید: در سفر دیگری که آن شخص به نجف اشرف مشرف شد، از وی پرسیدم رسالۀ چطور بود؟ گفت: هر وقت آن را مطالعه می کردم، اشکم سرازیر می شد تا وقتی که مطالعه ام به پایان می رسید. (۲)

جالب و نکته آموز اینکه: برخی از اطواد تندپرواز آسمان «توحید و معرفت»، وقتی به مسافرت و زیارتی می رفتند سوغاتی که برای نزدیکان و ارادتمندان می آورده اند، «لقاء الله» ملاقی پاک باخته رب الارباب میرزا جواد آقا بوده است.

آیت الله حاج شیخ هادی تالهی می گوید: یک روز آیت الله محمد جواد انصاری همدانی را در بین روز ملاقات کردم. فرمودند که از قم سوغات با

ارزشی آورده‌اند. نیز فرمودند که به منزلشان رفته و آن را ببینم. فکر کردم این سوغات چیز متعارفی از قبیل خوراکی‌ها و ... است، اما وقتی شب همان روز به خدمتشان رسیدم، بلند شده و کتاب کوچکی را از طاقچه آوردند: «رساله لقاء الله» مرحوم آیت الله میرزا جواد ملکی. پس از آن، به مدت‌های متمادی، آن جناب کتاب را می‌خواند، من گریه می‌کردم و گاهی نیز، من می‌خواندم و آن عارف والا مرتبه می‌گریست. (۱)

لازم به یادآوری است هم کتاب «لقاء الله» و هم کتاب «المراقبات» - که اینک ترجمه جدید آن تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود - هر دو مورد توجه بزرگان فکری تشیع بوده و هست. در این میان، زحمات عالم فقید میرزا خلیل کمره‌ای شایان ذکر است که سبب شده است این دو کتاب امروز برای عالم و عامی شناخته شده باشد. ایشان در نامه‌ای خطاب به یکی از علمای آذربایجان می‌نویسد:

پس از سلام، عبد اضحی حاضر را با سایر اعیاد آینده و گذشته، به آن جناب تبریک می‌گویم و مطلبی دارم که افتتاح گفتگوی و استکتاب را محض خاطر آن می‌کنم. امروز من موفق شدم یک کس را همراه و موافق خود کنم، برای طبع یک کتاب که عمرانه به آن علاقمندم و آن کتاب رساله «لقاء الله» مرحوم حجة الاسلام آقای حاج میرزا جواد الملکی التبریزی - قدس سره - است. این رساله، در تاریخ بیش از ۱۰ سال قبل، نزد من بود و به همین منظور ولی چون وسیله طبع آن فراهم نشد، فرزند ارشد آن مرحوم آقای میرزا حسین قلی الملکی - دام بقاء - آمدند و آن را مأخوذ داشتند. اینک که مقدمات

این آرزو فراهم شده، رساله در دسترس من نیست و طبق استصحاب و علی الاصول باید در نزد جناب آقای میرزا حسینقلی ملکی فرزند آن مرحوم باشد، ولی من آدرس و نشانه آن جناب را ندارم. علی هذا به عهده عالی می گذارم که در صدد برآیید و با ملاقات حضرت ایشان، آن کتاب را از ایشان بخواهید که در دسترس من بگذارند تا به حول و قوه الهی، اقدام به طبع آن شود. من از لطف عالی و لطف ایشان، مأیوس نیستم و به شدت منتظرم که به اسرع اوقات به مقصود نائل گردم و تمنا دارم به جناب حجة الاسلام آقای میرزا عبدالله مجتهدی،^(۱) سلام برسانید. ایشان عهد کرده اند که به عقب سر نگاه نکنند و نامه نفرستند. والسلام علیکم.

مخلص: الاحقر خلیل کمره ای.^(۲)

حکایات و کرامات

۱- درکنار حضرت صاحب (عج)

از سید جعفر شاهرودی نقل شده است:

شبی در شاهرود خواب دیدم حضرت صاحب الامر (عج) با جماعتی در صحرائی هستند و گویا به نماز جماعت ایستاده اند. برای زیارت جمال حضرتش و نیز بوسیدن دست آن خورشید اعظم جلو رفتم. نزدیک که شدم بزرگواری را دیدم که متصل به حضرت صاحب ایستاده بود و آثار و جمال وقار و کرامت و بزرگی از سر و سیمایش هویدا بود.

۱ - زندگی نامه ایشان در کتاب «کیمیای معرفت» به تفصیل آمده است.

۲ - اصل این نامه در اختیار اینجانب می باشد.

پس از آنکه از خواب بیدار شدم، مرتب از خود می پرسیدم آن شیخ که بود که آن اندازه به امام (ع) نزدیک بود؟ به فکر فرو رفتم. ولی نمی دانستم کیست! برای یافتنش به مشهد و تهران رفتم، ولی نتوانستم پیدایش کنم. به همین منظور عازم قم شده و بر حسب تصادف جنابش را در یکی از حجره های مدرسه فیضیه یافتم که مشغول تدریس بود:

- این عالم کیست؟!

: حاج میرزا جواد آقای ملکی.

.. خدمتش که مشرف شدم از من تفقّد به عمل آورده و پرسید کی آمده ام؟ گویا مرا از قبل می شناخت و از قضیه نیز آگاه بود؛ پس از آن ملازمش گردیدم و او را چنان یافتم که دیده بودم؛ در کنار حضرت صاحب و متّصل! (۱).

۲- احسانی در خانه میرزا

زمانی که در تبریز اقامت داشت، عاشورای هر سال، در منزلش توسّلی برگزار می شد و عده ای از اهل حال دعا و توسّلی نموده و روضه می خواندند. و چون معمولاً روزه بودند، افطار ساده ای از برنج بی خورشتی که در منزل آقا طبخ می شد را میل نموده و بر می گشتند. در روز عاشورای یکی از این سالها رنّده بی ملاحظه ای که از ماجرای مستمرّ منزل میرزا جواد در این روز خبردار بود، در تمام نقاط شهر سرو صدا کرده و جار می زند: در خانه آقا احسان می دهند، برویدا!

۱- «علمای معاصرین» / ۴۹، «در آسمان معرفت» صص ۱۲۴ - ۱۲۳، «دو عارف سالک» صص

مردم که این سخن را می شنوند، جهت تیمّن و تبرک هم که شده به خانه ایشان آمده و وارد اتاق ها و حیاط می شوند. حدود سیصد نفر - دست کم - آماده غذا خوردن می گردند! خادم به میرزا اطلاع می هد که سیصد نفر مهمان آمده و ما فقط برای ۱۰ نفر غذا تدارک نموده ایم، تکلیف چیست؟! به محض شنیدن این خبر، بی آنکه تعجبی نشان دهد جواب می دهد:

«غصّه ندارد! شما در کنار دیگ غذا باشید، من خودم می آیم».

نقل کرده اند سریع خود را به کنار دیگ رسانده، ریش های مبارکش را جمع و در حالیکه اشک از چشمانش جاری بود، با عصاء چند ضربه آرام به ظرف غذا می زند و به خادم دستور می دهد:

«تو غذایت را بکش!»

تا دستور داد، ما شروع به غذا کشیدن کردیم و هر چقدر می کشیدیم، باز غذا بود و تمام نمی شد. بدین ترتیب آن روز از آن غذای ۱۰ نفره دست کم سی صد نفر غذا خوردند.

۳- سلام بر حادثه

شاگردش میرزا عبدالله شالچی ابراز می دارد:

روزی همراه استاد مشغول قدم زدن بودیم که ایشان در جایی نشسته و مشغول خواندن زیرلبی چیزی شدند. احساس کردیم مشغول فاتحه خوانی شدند، ولی هیچ قبری در آنجا وجود نداشت! سؤال کردیم: آیا قبر بزرگی و عالمی در اینجا واقع شده است که مشخص نیست؟ از لبخندشان فهمیدیم مایل به جواب گفتن نیستند. یک هفته بعد از این واقعه، فرزند میرزا به صورت ناگهانی فوت کرد و اتفاقاً در همان محلی که استاد نشسته و فاتحه ای خواندند، دفن شد! معلوم شد این حادثه را از قبل می دانستند و

خبردار بودند.^(۱)

آیت الله اراکی تعریف می کند:

آقا سید احمد نامی داشتیم تبریزی که پشت سر آقامیرزا جواد، به نماز می ایستاد. من هم رفتم. آن زمان بیماری «وبا»، سخت شایع شده بود و مرتب تلفات جانی وارد می کرد. ماه رمضان بود. یکروز سید احمد به من گفت: برای احوالپرسی به منزل میرزا جواد آقا رفتم. وقتی نشستم، آقا گفت: میرزا علی رفت.

من خیال کردم به مسافرت و.. رفته! اما منظور میرزا این بود که: رحلت کرد. ولی تعجب آور این است که خیلی طبیعی این سخن را می گفت، بدون اینکه گریه و داد و فغان بکند. مثل اینکه از سفر رفتن معمولی خبر می دهد. البته این آقا میرزا علی که «وبا» او را از بین برد، جوان بسیار فاضلی بود و علمیت بسیار بالایی داشت. من او را دیده بودم. چه علمیتی داشت! تألیف می کرد و چه تقوایی داشت! او اگر زنده می ماند، جانشین پدرش می شد، ولی در سنین جوانی مابین ۲۵ - ۳۰ سالگی از دنیا رفت.^(۲)

وفات خورشید

تجسم معرفت و قرّة العین عارفین پس از انتقال تمام و کمال بذکر «شکوفایی عرفان شیعی» به قم سرانجام در روز عید قربان سال ۱۳۴۳ قمری چشم از جهان فرو بست و به خلد برین پرواز کرد.^(۳)

۲ - مجله حوزه. شماره ۱۲ / ۴۱.

۱ - «دو عارف سالک» / ۱۰۹

۳ - «نقباء البشر» ج ۱ / ۳۲۹، «اعیان الشیعه» ج ۴ / ۲۵۴ و «ریحانة الادب» ج ۴ / ۸۲، سال

شخصی از شاگردانش نقل کرده است:

شب، نزدیک سحر بین خواب و بیداری دیدم درهای آسمان، به رویم گشوده شد و حجاب‌ها چنان مرتفع گردید که تا زیر «عرش الهی» را می‌دیدم. در این حال استادم حاج میرزا جواد آقا ملکی را دیدم که آنجا ایستاده و دست به قنوت، مشغول تضرع و مناجات بود! به صورتش نگریسته و از رفعت مقامش تعجب می‌کردم. در این حال صدایی به گوشم رسید. از خواب بیدار شده، دیدم کسی در منزل ما را می‌کوبد. در را که باز کردم. دیدم یکی از ملازمین میرزا است. گفت که - به منزل استاد بروم: چه خبر است؟! -

خدا صبرت دهد، آقا از دنیا رفت. (۱)

... باری، هنوز غروب‌ها را به خاطر دارم: آن غروب‌ها، دور از چشم همه، به پشت بام می‌رفتم و به آینده نگاه می‌کردم، در حالی که رساله «لقا الله» در دستم بود و دستم در قلبم را می‌زد و من باز می‌کردم. سالیانی گذشته است. اینک که این ترجمه تقدیم دانشوران می‌گردد، سالیانی چند از تحریر این نوشته می‌گذرد. هم نثر و هم جانواره، جای خود را به حرف و حدیث‌هایی دیگر داده است که در مقدمه «همچو اشک» - یادواره استاد سید جلال‌الدین آشتیانی - نوشته‌ام. امید می‌برم روزی نشانی از خلق و کنار زدن پرده‌ها در پیشانی داشته باشد. آرزوی من در این پیشگاه، تنها یک استفهام است و تکرار چندباره آن: نهان کی مانند آن رازی کزو سازند محفل‌ها؟

مقدمه مؤلف: نجوایی با نفس

بسم الله الرحمن الرحيم
و به نستعين فانه نعم المعين.

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين.

اما بعد، خطاب به نفس خودم می‌گویم:

ای بنده پست و بیهوده عمل! بدان که این روزها و شب‌ها و وقت‌هایی که برای تو می‌گذرد، از آن ساعت که پا به این جهان پا نهاده‌ای، تا آن هنگام که پای از آن بیرون خواهی کشید، مثل منزلگاه‌های توست، به سمت وطن اصلی‌ات که برای اقامت و زندگی همیشگی در آن دیار آفریده شده‌ای. به درستی که پروردگار مالک و صاحب قدرت، تو را به این جهت به سفر روانه نموده است که فایده‌های فراوان و کمال‌های بی‌شمار کسب کنی که عقل‌های عاقلان و علم‌های عالمان و وهم‌های حکیمان نمی‌تواند به نورانیت و بهجت و شکوفایی و حتا سلطنت و حکمت و جمال و ولایت و کمال آن‌ها راه یافته و احاطه پیدا کند.^(۱)

۱ - جلال الدین مولانا در مثنوی معنوی گوید:

گفت: ما اول فرشته بوده‌ایم راه طاعت را به جان پیموده‌ایم

سبب سالکان راه را منحرم بُدیم
 پیشه اول کجا از دل رود؟
 در سفر گر روم بینی یا خُتن
 ما هم از مستان این می‌بوده‌ایم
 ناف ما بر مهر او بپزیده‌اید
 روز نیکو دیده‌ایم از روزگار
 نه که ما را دستِ فضلش کاشته است
 ای بسا، کز وی نوازش دیده‌ایم
 بر سر ما دستِ رحمت می‌نهاد
 وقت طفلی‌ام که بودم شیر جو
 از که شیر خوردم شیر، غیر او؟
 خوی کان با شیر رفت اندر وجود
 گر عتابی کرد، دریای کرم
 اصل نقدش داد و لطف و بخشش است
 از برای لطفِ عالم را بساخت
 فرقت از قهرش اگر آبستن است
 تا دهد جان را فراقش گوشمال
 گفت پیغمبر که حق فرموده است
 آفریدم تا ز من سودی کنند
 نسی برای آنکه تا سودی کنم
 چند روزی که ز پیشم رانده است

ساکنان عرش را همدم بدیم
 مهر اول، کی ز دل بیرون شود؟
 از دل تو، کی رود حب الوطن.
 عاشقان درگه وی بسوده‌ایم
 عشق او در جان ما کاریده‌اند
 آب رحمت خورده‌ایم اندر بهار
 از عدم ما را نه او برداشته است
 در گلستان رضا گسردیده‌ایم
 چشمه‌های لطف از ما می‌گشاد
 گاهواره را کسه جنبانید؟ او
 کسی مسرا پرورد جز تدبیر او؟
 کی توان آن را ز سر دم واگشود
 بسته کی گردند ذرهای کرم؟
 قهر بر وی چون غباری از غش است
 ذره‌ها را آفتاب او نسواخت
 بهر قدر وصل او دانستن است
 جان بداند قدر ایام وصال
 قصد من از خلق، احسان بوده است
 تا ز شهدم دست آلودی کنند
 وز برهنه من قسبایی برکنم
 چشم من در روی خویش مانده است

پس، اگر طبق رضایت و خشنودی آفریننده‌ات عمل کرده و طبق نور هدایتش حرکت نموده و نسبت به امرهایش مراقبت به عمل آوردی، از نفع‌های این سفر سودهای زیاد و فضیلت‌های والا حاصلت خواهد شد که هیچ یک از شمردگان نمی‌توانند شمار انواع و تعداد آن‌ها را به دست بیاورند و هیچ یک از دانایان جهان نمی‌توانند قدر عظمت آنها را اندازه‌گیری کنند، چه آن‌ها بر قلب انسانی خطور کرده است و نه چشمی آن را دیده است، و نه اثری از آن قابل بیان است. (۱)

و اگر بخواهی این امر را از راه «نقل» و «روایت» و «کتاب» به منطقه فهم خودت نزدیک کرده و این مغز را از پوستش جدا کنی، گوش فراده که خداوند - جلّ جلاله - در کتاب آسمانی خویش تو را با نیکوترین بیان آگاه ساخته است، آنجا که می‌فرماید:

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (۲)

نفسی نمی‌داند که برایشان چه چیزی از آنچه موجب روشنای چشم است، پنهان شده است.

و باز در مجالی دیگر می‌فرماید:

وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا (۳)

هرکسی مشغول گشته در سبب...

کز چنان روی چنین فهر، ای عجب

دفتر ۲ / ۲۶۱۷ تا ۲۶۴۰.

۱ - حکیم فارابی می‌فرماید: فی صقع الملکوت تری ما لا عین رأّت و لا اذن سمعت و لا خطر علی

قلب بشر. «فصوص الحکمة» / ۹۶. ۲ - السجدة / ۱۷.

۳ - وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ابراهیم / ۳۴.

و- وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ، النحل / ۱۸.

و اگر نعمت خداوندی را شمارش کنید، نمی توانید بشمارید!
همچنین روایت هایی متواتر در خصوص نعمت های آخرت وارد شده
است که حدشان بی شمار است. خداوند متعال در حدیث معراج چنین
می فرماید:

أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً، فَأَكَلُهُمْ كُلَّمَا نَظَرْتُ إِلَيْهِمْ، وَازِيدُ فِي
مَلِكِهِمْ سَبْعِينَ ضِعْفًا، وَإِذَا تَلَذَّذَ أَهْلُ الْجَنَّةِ بِالطَّعَامِ وَالشَّرَابِ، تَلَذَّذَ
أَوْلَئِكَ بِذِكْرِي وَكَلَامِي وَحَدِيثِي.

و من هر روز هفتاد بار به آن ها نگاه می کنم و هر بار که به آنها می نگرم، با
آنها سخن می گویم، و در ملکشان هفتاد برابر وسعت می دهم، و زمانی که
اهالی بهشت، از خوردنی ها و آشامیدنی ها متلذذ و بهره مند می شوند، آن
قصر و جواهرات، از یاد و ذکر و گفتار و کلام من متلذذ می شوند. (۱)
اما از راه «درایت» و راه عقل، تو را همین کفایت می کند که در باب
نعمت های دنیوی و بدنی لختی درنگ نموده و آنها را با نعمت های آخرت
مورد مقایسه و محاسبه قرار دهی. چه، خداوند متعال از زمانی که جسم ها
را خلق نموده، نظری به آنها نیفکنده و آخرت است که عالم قرب و لقا است،
همچنان که یکی از حکیمان الهی می گوید:

آنچه در برخی از عوالم آخرت خواهد بود، تماماً مملو از «حیات»
و «استغنا» ست، چنان که گویی خود حیاتی جوشان است که از
سرچشمه ای واحد جریان پیدا می کند، نه اینکه صرفاً گرمایی واحد یا
نسیمی واحد باشد، بلکه همه آنها کیفیتی واحد است که همه طعم ها
در آن یافت می شود و در آن کیفیت، مزه شیرینی و شراب و دیگر

چیزهای دارای مزه و طعم و قوه‌های آن احساس می‌شود. همچنین بوی خوب همه بوها و همه رنگ‌های قابل مشاهده و همه چیزهایی که زیر قوه شنیداری واقع می‌شود. مانند نواها و لحن‌ها و همه صوت‌ها. و همه چیزهایی که قابل لمس کردن است، و هر چیزی که قابل حس کردن است، همگی در کیفیت واحد مبسوط با شرحی که ذکر کردیم وجود دارد. چرا که این کیفیت حیاتی عقلی، حاوی همه کیفیت‌هایی است که توصیف کردیم، بی آنکه جزئی از آن با جزئی دیگر از آن مختلط شود، یا بخشی از آن بخشی دیگر از آن را فاسد کند، بلکه همگی در آن محفوظ هستند و گویی همگی قائم به حد و مقدار خود می‌باشند.

حال که چنین است، ای انسان! کمی به خودت بیا و اندیشه کن و بنگر تا چیزی را که برای تو فراتر از سوداگری دنیای دون است، در حرکات و سکانات مورد مراقبت قرار دهی، تا در اثر آن، به آنچه برایت پرسودتر است، دست یابی و آنچه را که به نفعت می‌باشد کسب نمایی و چیزی جز آنچه که گرانبهارترین است، اختیار نکنی.

چنین است که جانب را به سختی می‌اندازی، وقتت را ضایع می‌کنی تا مگر غذای خوب و عالی به دست آورده، نوشیدنی خوشگوار آماده کنی و بر بستر نرم و راحت سر بگذاری، حال آنکه خودت نیز می‌دانی از این رنج‌ها و سختی‌ها، چیزی عایدت نخواهد شد، مگر آنچه که تفاوتش اندک است، تازه آن نیز به زودی از دست تو خارج خواهد شد! پس تو را چه شده است که نسبت به نفع آخرت چنین نکرده و این‌سان تلاش و کوشش نمی‌کنی. به عنوان مثال، اگر برای تجارت جنسی بخری و پس از خریدن بدانی که اگر به جای آن، جنسی دیگر خریده بودی، سودت دو برابر بیش از

جنس اول بود، از کار خود ناراحت شده افسوس‌ها خورده و آه‌ها می‌کشی و به جهت غفلتی که مرتکب شده‌ای، خود را سرزنش می‌کنی و عزمت را جزم می‌کنی که دیگر اینگونه اشتباه و غفلت نکرده و نفعت را از دست ندهی ولی در خصوص آنچه از تجارت روز قیامت از دست داده و از نفعی هفتاد برابر بلکه حتا بیش از هفتاد برابر خود را محروم می‌کنی، احساس غصه و اندوهی نمی‌بری؟

اگر برای این گفته طلب شاهد کنی، به آنچه در خصوص دو برابر گشتن ثواب عمل‌ها با کیفیت‌های خاصه و در موقعیت‌های خاص - در روایات - وارد شده است، بنگر! به عنوان مثال، نمازی که به جماعت در مسجد جامع شهر و با امام عالم متقی برگزار شود، خصوص اگر تعداد نمازگزاران هم بیشتر باشد، هزاران هزار برابر بیشتر از نمازی ثواب داده می‌شود که در خانه و به فرادی خوانده می‌شود. با این وجود، آیا تو از انتخاب چیزی که نفعش زیاد و فضیلتش بیشتر است خودداری نموده و از ثواب نماز جماعتی که از دستت رفته، حتا به اندازه یک دهم از بابت سود تجارتي دنیایی که از دست داده‌ای، غمین نمی‌شوی؟

پس، در این سهل‌انگاری‌ات در خصوص امر آخرت، تأمل کن! و بنگر آیا آن دلیلی جز سستی ایمانت به آخرت دارد؟ بترس از این که این ایمان ناقص هم در مواقع سختی و تیره‌روزی از دستت خارج شود، خصوص به هنگام سكرات مرگ، و عاقبتِ کارت به بدی منتهی شود. پس به عقوبت بزرگ از هم دنیا که داری و نیز هم آخرت که همانا غفلت باشد، خودت را مهیا کن و آنچه را امام معصوم - علیه السلام - در این خصوص فرموده است، به یاد بیاور که فرمود:

من أصبح و الدنيا أكبر همه فليس من الله في شيء، و الزم الله قلبه

اربع خصال: همّا لا ينقطع عنه ابدأ، و شغلاً لا يتفرغ منه ابدأ و فقراً لا ينال غناه ابدأ، و املاً لا يبلغ منتهاه ابدأ.

هر کس که صبیح کند، در حالی که بزرگترین همتش دنیا باشد، چیزی از خداوند در اختیار نخواهد داشت، و خداوند قلبش را به چهار خصلت گرفتار خواهد ساخت: همّی که هرگز از او جدا نخواهد شد، و شغلی که هرگز از آن فارغ نخواهد گردید، و فقری که هرگز به بی‌نیازی منتهی نخواهد شد، و آرزویی که هرگز به پایان خود نخواهد رسید.

آگاه باش! و از اینکه فرموده است چیزی از خداوند در اختیار نخواهد داشت (= لیس من الله فی شیء) غافل مگرد، چه این خود عقوبتی است بزرگ، و چه عقوبتی از این بزرگ‌تر؟ پس از روی تعقل این زیان بزرگ و بدبختی بزرگ را در ترازوی عقلت بسنج و با آنچه از زیان‌های دنیا به صورت در می‌آید مقایسه‌اش کن و ببین آیا میان آنها چه نسبتی وجود دارد؟ پس تا زمانی که مهلت داری، در مصیبت به فکر پرداز و تا زمانی که فرصت از دست نرفته است، برای روز حسرت و ندامت و طول حضور داشتن در روز قیامت و وحشت‌های آن روز فکری بکن و به نفست که در دنیا به ناز و نعمت و راحتی عادتش داده و از عذاب و سختی قیامت غافلش نموده‌ای گریان شو و بگو:

ای معبود و آقای من! نسبت به کدام یک از کارها، به نزدت شکایت بیاورم و به کدام یک از آنها ناله سر داده و گریان شوم؟! آیا به درد و سختی آن گریه کنم، یا به طول مدت بلاء، یا از ترس مار و عقرب‌ها ضجه سر دهم^(۱) یا از سختی زنجیرها و پتک‌های آهنین فریاد بر آورم؟

شاید که با این فکر کوتاه، به هوش آمده و پند بگیری^(۱) و با و توبه و انابه صادق و حقیقی، نسبت به سفری که در پیش داری، توشه‌ای برداشته، خود آماده نموده، با عمل‌های خوب، عمل‌های زشت را از بین ببری، به درستی که پروردگار بخشنده و دوست‌دار بنده خویش است و پادشاهی مهربان و خوش پذیرنده رعایایش. اوست که توبه از بندگان پذیرفته و نیکی‌های اندک را با ثواب‌هایی زیاد پاداش می‌دهد و اوست که گناه‌ها را زدوده،

۱ - محمدتقی جعفری - که دوست در سال ارتحال میرزا جواد آقا ملکی تبریزی به دنیا آمده است - در یکی از آثار عرفانی خویش در راستای بیان مؤلف چنین نوشته است: تو ای انسان! مخلوق آن خدایی که قدرتش فوق قدرت تست و بالاتر از آن است که جهان هستی با آن همه نیروها و عظمت‌هایش، توانایی برابری با کمترین نمودی از قدرت او را داشته باشد، پس مبادا در عالم پندار و خیال، خود را بیرون از حیطه قدرت او بدانی و با احساس آزادی و اختیاری که در خویشتن می‌بینی، در صدد عرض وجود در مقابل آن قدرت بر آیی؛ قدرتی که با یک لحظه اراده‌اش، با یک کلمه‌ی «کن» (باش) جهان هستی را بوجود آورده است... ای رهگذر حیات که از گذرگاه پر از مناظر زیبای دنیا می‌گذری و بیش از آنچه راه پیش پایت را بدقت بنگری - که چگونه حقایق حیات را یکی پس از دیگری در زیر پایت معو و نابود می‌گردند - برای تماشای زیبایی‌های صوری و زر و زیور اطراف مسیرت، سر به اینسو و آنسو می‌گردانی، لختی در این مسیر توقف نما و بیندیش و برای یکبار هم که شده با خویشتن به سؤال و پاسخ و گفتگو بپرداز. چه کسی می‌داند، شاید همین رویارویی واقع‌بینانه با خویشتن - اگر چه چند لحظه‌ای بیش دوام نیاورد - توانایی تفسیر و کشف حقیقت رویارویی و گفتگوهای ده‌ها سال با دیگران را که طومار زندگیت را در هم پیچیده است، داشته باشد... ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ج ۱۳، چاپ ششم

عمل‌های زشت را به چند برابر کارهای نیک بدل می‌کند. (۱)

به خودت بگو: ای بی عقل بدکار! و ای دیوانه کوتاهی کننده! ای بدبخت بد کردار! این همه سستی و اتلاف وقت به چه منظور و چه دلیلی است؟ این همه عصیان و نافرمانی به چه دلیل است؟ این همه انکار چه وجهی دارد؟ آیا به ضعف بدن و رقت و نازکی پوست خودت و سستی استخوان‌هایت ترحم روا نمی‌داری؟ آن هنگامه‌های بزرگ و ترس‌آلود و آن بدبختی‌های بزرگ را چگونه طاقت خواهی آورد؟ چگونه خواهد بود حال بدنی که با لباس‌های نرم و بافته شده نگاهش داشته‌ای و با پوشش «پنبه» و «کتان» و «اطلس» تافته شده عادتش داده‌ای، زمانی که برایش لباس قطران پوشانده و پاره‌های آتش برایش بیفکنند و با شیطان هم زنجیرش نموده و در قعر آتشش افکنده و با آهن‌های گداخته زینتش نموده و از آب جوشیده شده جهنم و عرق بدن اهل دوزخ برایش بنوشانند و از بالای سرش آب داغ حمیم ریخته و با آن، امعاء و احشایش را خواهند گداخت و با پتک آهنین بر سرش خواهند کوبید، وای از دشواری و بینوایی که شرم‌آورتر از آن تصور نمی‌شود. مصیبت و شکنجه‌ای که دردناک‌تر از آن به ضمیر آدمی نمی‌گنجد. چه رسوایی و چه نکبت ژرفی که مفتضح‌تر از آن به نظر نمی‌آید. ای نفس! آیا تو همان نیستی که در دنیا با هم ردیف‌هایت در انتخاب نیکو رقابت کرده و به اعیان و اشراف حسد می‌بردی و نسبت به اصحاب توانایی و برتری فخر می‌فروختی و از ترس گرفتار شدن به نداری و ذلت، پس از هر اندوه، با غم و اندوهی دیگر خویشتن را افسرده می‌نمودی؟ پس

۱ - مأخوذ از آیه شریفه سورة الفرقان: مَنْ ثَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا. الفرقان / ۷۰.

چگونه خواهد بود حال تو، آنگاه که به غل و زنجیر کشیده، با چهره‌ای سیاه و چشمانی کبود، به محسرت خواهند آوردند؟

گاه به راست و گاه به چپ خواهی نگرست! مردم را خواهی نگرست که هر کدام به خود مشغول بوده و توجهی به تو نخواهند داشت. آن روز عده‌ای با چهره‌های گشاده، به پروردگار خودشان نظر خواهند داشت. در آن روز، چهره‌هایی خندان و شادمان، به خلعت‌های امان خداوندی ملبس خواهند بود و مفتخر به تاج پادشاهی. و فرشتگان خداوندی به گرداگردشان در گردش خواهند بود و روح و ریحان بر جان‌هایشان خواهد وزید و حوران و غلمان به خدمتشان در تکاپو خواهد بود.^(۱) آیا در این چنین حالی، نخواهی گفت: ای معبود و آقای من! اگر به حرارت آتش صبر نمودم، چگونه به نگاه نکردن با بزرگواریات صبر کنم و با امید عفو که برایت دارم، چگونه در آتش دوزخ قرار بگیرم؟

کوتاه سخن اینکه: اگر به خدا و فرستاده او - صلی الله علیه و آله و سلم - و همچنین کتابی که خدا بن پیامبر و فرستاده‌اش نازل کرده است، ایمان آورده‌ای، چاره‌ای ندازی، جز اینکه از سهل‌انگاری و سستی و تنبلی دل کنده و منتهای جدیت و کوشش‌ات را به کار ببندی، و با آنچه که در توان داری، برای درمان این دردها و مصیبت‌های زیادی که خود به خود وارد کرده‌ای، دامن همت به کمر زده و مراقب باشی که «نفس» مغرور ننموده

۱ - بالهام از آیات سوره واقعه: فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ * وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمَكْذِبِينَ * فَتُزِيلُ مِنْ حَمِيمٍ وَتُصَلِّيَةُ حَجِيمٍ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ * فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ. الواقعة / ۸۸

و شیطان فریبت ندهد، مباد که «حلم» و «شکیبایی» خداوند متعال فریبت دهد، چه هر چند حلم خداوندی زیاد است، اما انتقامش نیز سخت و دشوار است.

آیا عاقبتِ حال مغرور شدگان به حلم و صبر خداوندی به گوشت نرسیده است؟^(۱) آیا نشنیده‌ای خداوند به قوم «عاد» و ثمود که سنگ‌ها را شکافته و در درون آن‌ها خانه گزیده و زندگی می‌کردند و نیز فرعونى که مردمان را به چهار میخ می‌کشید و مردمان دیگری که در دیگر بلاد و مملکت‌ها عصیان نمودند چه بلایی نازل کرد؟ آیا به خاطر نمی‌آوری با اصحاب سبت چگونه معامله شد که وقتی شب به خواب رفتند و صبح برخاستند، مانند میمون‌ها و خوک‌ها شده بودند!^(۲) و آیا به خود یادآوری نمی‌کنی که با اصحابِ قریه چگونه رفتار شد؟ شب در آسایش و صبح در آتش!^(۳) آیا از این دژ ترس نیستی که حال تو نیز مثلِ حالِ آنان باشد؟ برای

۱ - حکیم نراقی می‌نویسد: و آن (= غرور) سکون نفس است، به آنچه که موافق هوی است، و طبع به سبب شبهه و خدعه شیطان، به سمتِ آن میل می‌کند. پس هر کس که معتقد باشد در دنیا (= عاجل) یا آخرت (= آجل) بر «خیر» است و این گمان و اعتقاد، بر اساس شبهه‌ای فاسد باشد، مغرور است. و از آنجا که اکثر مردمان نسبت به خودشان ظنِ نیک داشته، عمل‌ها و فعل‌های خود را صحیح می‌پندارند، با اینکه در همین گمان خود خطا می‌کنند، در نتیجه مغرورند... غرور و غفلت، منبع هر هلاکت است و مادر هر شقاوت، و از این روست که در خصوصِ آن، تکره‌ش شدیدی در آیات و روایات وارد شده است.

۲ - در متون و منابع اسلامی و از جمله روایات و تفاسیر قرآن از این موضوع با عنوان «مسخ شدن» یاد می‌شود.

۳ - بنگرید به سوه یاسین: وَ أَصْرِبَ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ * إِذْ أَرْسَلْنَا

از طرف چه کسی امان داده شده است که شب به خواب روی و صبح هنگام در عذاب و بدبختی نباشی؟! به راستی چگونه می‌خواهد کسی که از بلاها در امان نیست؟

کسانی که اهل عمل و تلاش بوده و در حالت‌های خود مراقبت به خرج می‌دادند، هر روز چند بار به چهره‌های خود می‌نگریستند تا ببینند آیا صورت‌شان به حالِ خودش باقی است، یا در اثر ارتکابِ گناه‌ها، دچارِ تیرگی و سیاهی شده است! پس چگونه خواهد بود حالِ کوتاهی‌کنندگان و فراموش‌کنندگان و کسانی که با دستِ خود به گردابِ گناه و عصیان فرو رفته‌اند؟!

پس، ای نفس! بر تو باد به کوشش در استغفار و طلب بخشش از پروردگار و درمان آنچه در روز قیامت به جا خواهی آورد و زاد و توشه فرستادن برای تعمیر قبر خویش.

اگر چنین باشد که راست گفته و به دوستی بازگشت نموده و در تدارک کارهای گذشته‌ات کوشش کنی، در پرتوبه را باز یافته و گناه را بخشوده شده و پروردگار را بخشنده خواهی یافت که خطاها را محو نموده و گناه‌ها را به حسنات بدل می‌کند، با چندین برابر. و همچنین به مرتبت‌های بالا رفعت داده و مثل پدر و مادری مهربان و دل‌رحم و دوستی شفیق و صدیق پذیرا خواهد شد و از روی لطف در خطاب کردن گرامی‌ات داشته و با جواب «لَبَّیک» سرفرازت خواهد کرد.^(۱) نیز پرده‌ها را از مقابلِ چشمانِ بصیرت

وَاللَّيْلُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَمَزَّزْنَا بِلَالٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ. یاسین / ۱۳ و ۱۴.

۱- «لَبَّیک و سعدیک» اسم فعل است، برای احترام، به معنای: به روی چشم در خدمتم.

برداشتی و به دوستانِ نیکویت ملحقّت خواهد نمود و با دیده رحمت به تو نگاه خواهد کرد و همچنین با دستِ عنایتش نوازشت خواهد کرد و به زبان مهر و محبت با تو سخن خواهد گفت. از جمالِ الوهی خود نقاب گرفته و حجاب را از میان تو و خودش بر خواهد گرفت. ^(۱) همچنین در خطاب کردن، به تو جواب داده و در جواب، مقامت را گرامی خواهد داشت که همانا اوست پادشاه پادشاهان! بشتاب، و تعجیل کن و بشتاب که پروردگارِ مهربان و دارای رحم است و آقا و سرورِ میناسای دوست است و با عطوفت. اوست پادشاهی دهنده و زیاد کننده؛ هم دلسوز است و هم دلنواز. هم بخشنده است و هم چاره ساز؛ آنه حبیبِ قریب و القریب مجیب بدان که همانا دوستی است نزدیک و نزدیکی است اجابت کننده و پاسخ دهنده.

ای دارنده عقل و مغزفت و ای صاحبِ رأی و نظر! رهسپرنده به سمتِ او، راهی کوتاه دارد. آفریننده آفریدگان است و خود از مردم نمی پوشد، بلکه آرزوهای آنهاست که میان او و آنها حجاب می گردد. پس آرزوهایت را فرو بگذار و به سمتِ او بشتاب، تا صاحبِ «جلال» و «جمال» و زیاد کننده بخشش و فیض و بخشنده کریم را بنگری! قصدِ کویش را بکن و به سوی او رو کن، تا بدانی که همانا دوستی است نزدیک و نزدیکی است اجابت کننده و پاسخ دهنده.

قلب و عقل را آگاه کن و انکار و عداوت را کنار بگذار و به سمتِ آقا و سرور دارای جود و پروردگارِ معبود و خداوند آفریننده عابدان و زمین ها

۱ - نقل است که عارف بزرگ در قنوتِ نمازش خویش این شعر حافظ را می خواند: تو خود

حجابِ خودی، حافظ از میان برخیز!

رهسپاز شو! بدان که او همه جا حضور دارد و به درستی که دوستی است نزدیک و نزدیکی است اجابت کننده و پاسخ دهنده. ای نفس! بدان که قادری و می توانی در یک روز و شب بلکه در ساعتی و آنی قربت به خدا و خشنودی خدایت را کسب کنی. چه او اگر راستی نیت و اخلاص باطنی تو را بداند که غیر او را گذاشته و برای دیدارش گام برداشته ای، تو را به خودش نزدیک می کند. به درستی که حاضر است، نه غایب. ظاهر است، نه در پرده. آشکار است و نه پنهان. خواهان است، نه روی گرداننده. قبول کننده است، نه طرد کننده و رحمت آورنده است، نه زحمت ساز.

آیا نشنیده ای که خداوند خطاب به عیسی فرزند مریم - که سلام بر پیامبر ما و بر او باد - فرمود:

يَا عِيسَى! كَمْ اَجْمَلَ اَطِيلَ النَّظَرُ وَ اَحْسَنَ الطَّلَبُ، وَ الْقَوْمُ فِي غَفْلَةٍ لَا يَرْجِعُونَ، تَخْرِجُ الْكَلِمَةَ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ لَا تَعْيِيهَا قُلُوبُهُمْ، يَتَعَرَّضُونَ لِمَقْتِي وَ يَتَحَبَّبُونَ اِلَى الْمُؤْمِنِينَ.

یعنی: ای عیسی! تا چه زمانی من خوش بین باشم ولی این گروه در غفلت و به سوی من برنگردند؟ سخن از دهان شان بیرون می آید، ولی بر دلشان اثر نمی بخشد. آنها خود را به خشم من می کشانند و با نام من، در نزد مؤمنان دوست داشتنی جلوه می کنند.

آیا آن «حدیث قدسیه» را به خاطر نداری که خداوند به حضرت داود فرمود:

يَا دَاوُدُ! لَمْ يَعْلَمْ الْمَدْبُرُونَ عَنِّي، كَيْفَ اَنْتَظَرِي لَهُمْ وَ رَفَقِي بِهِمْ وَ شَوْقِي اِلَى تَرْكِ مَعَاصِيهِمْ، لَمَاتُوا شَوْقاً اِلَيَّ وَ تَقَطَّعَتْ اَوْصَالُهُمْ عَن مَحَبَّتِي.

یا داود! اگر پشت کنندگان به من، بدانند چگونه است انتظارم نسبت به آنها، و رفقم به آنها و شوقم به ترک گناهانشان، هر آینه از روی شوقشان به من خواهند مُرد، و بند بندشان، از محبتم گسیخته خواهد شد. (۱)

و همچنین در روایت وارد شده است که خداوند متعال فرمود:

عبدی! بحقی علیک، اَنّی احبّک، فبحقی علیک احبّتی.

ای بنده من! به سبب حقی که تو بر من داری، من تو را دوست می دارم. پس تو هم به سبب حقی که من بر تو دارم، مرا دوست بدار!

آه، از حسرت من! آه از زبان من و افسوس من! وای بر من. وای باد بر من، از آنچه نسبت به خداوندی کوتاهی نموده و خویش را به سخره گرفته و به مسخره پیشگان پیوسته ام.

و هرگاه دیدی مرد این عرصه نیستی، بی درنگ باید کوشش نموده، در (یا دستگیره) نیکوکاری را از دست ندهی! و باید که تباه نمودن وقت و اطاله خویش را به کنارگذاری و با نرمی، مداومت و ملایمت و مدارا رفتار نموده و نفست را به رفتار نیک «عادت» دهی، چه «خیر» عادت آدمی محسوب می شود و باید نفس را از کارهای زشت و ناپسند بترسانی، چرا که ترس از کارهای بد و ناپسند برای انسان یک عادت است و مباد که در همه حالات گرفتار غفلت باشی که در این صورت از همه چهار دست و پایان هم گمراه تر و پست تر خواهی بود!

۱ - «مستدرک احادیث قدسی»، به نقل از: جامع السعادات، ج ۲ / ۳۰۶. لازم به اشاره است، مترجم پس از ترجمه کتاب شریف «احادیث قدسی»، آن دسته از احادیث قدسی را که شیخ بزرگوار حرّ عاملی در کتاب ارزشمند خویش نیاورده است، جمع آوری نموده است که به زودی در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت.

از جمله مصادیق «رفق و مدارا» این است که تمام روزها و ایام سال خود را با مراقبت به سر آوری، و برای یکبار هم شده، به مقداری از آنچه وارد شده است، عمل کنی.

اکنون، من (= مؤلف) در این رساله، مقداری از عمل‌های وارد شده را که مهم‌تر است، به قلم آورده و از مراقبت‌ها، به آنچه لازم‌تر و ضروری‌تر است، اشاره خواهم کرد.

ای نفس! با «علم‌الیقین»^(۱) بدان که تا زمانی که باطنت را اصلاح نکرده‌ای، نخواهی توانست ظاهرت را اصلاح کنی، از آن رو که عمل‌ها از چشمه قلب جریان می‌یابند و از قلب صالح خارج نمی‌شود، مگر عمل صالح، و از قلب فاسد خارج نمی‌شود، مگر عمل فاسد. پس عمده در عمل، اصلاح قلب است و قلب از خاطره‌ها و ملکات قبلی تأثیر می‌پذیرد و خواطر، از ملکات و مزاج‌ها و آنچه به سبب حواس حس می‌گردد، نشأت می‌گیرد. و اگر کسی به این کار موفق نشود، چاره و درمانی ندارد، مگر پناه و استغاثه به درگاه لطف و کرم خداوند لطیف و کریم و پروردگار مهربان و رحیم و توفیق و تأیید خواستن از او. پس، کسی که خودش را به حقیقت از اصلاح نفس و قلبش عاجز دیده و نفسش را حقیقتاً ناگزیر از رحمت خداوندی پروردگارش بداند، خود را مثل کسی خواهد دانست که به دریایی ژرف و عمیق فرو رفته و هلاک شدنش را قطعی می‌داند و مثل گرفتار شده به آتشی که سوختن خود را امری حتمی می‌داند، از روی

۱ - «علم‌الیقین» و آن عبارت از اعتقاد ثابت / جازم مطابق با واقع است همچنانکه گذشت و از راه استدلال، و با لوازم و ملزومات خود حاصل می‌گردد، و مثالش یقین به وجود آتش از طرق مشاهده نمودن دود است. جامع السعادت، ج ۱ / ۱۴۷.

یا داود! اگر پشت کنندگان به من، بدانند چگونه است انتظارم نسبت به آنها، و رفقم به آنها و شوقم به ترک گناهانشان، هر آینه از روی شوقشان به من خواهند مُرد، و بند بندشان، از محبتم گسیخته خواهد شد: (۱)

و همچنین در روایت وارد شده است که خداوند متعال فرمود:

عبدی! بحقی علیک، ائی احبک، فبحقی علیک احبتی.

ای بنده من! به سبب حقی که تو بر من داری، من تو را دوست می دارم.

پس تو هم به سبب حقی که من بر تو دارم، مرا دوست بدار!

آه، از حسرت من! آه از زیان من و افسوس من! وای بر من. وای باد بر من، از آنچه نسبت به خداوندی کوتاهی نموده و خویش را به سخره گرفته و به سخره پیشگان پیوسته‌ام.

و هرگاه دیدی مرد این عرصه نیستی، بی درنگ باید کوشش نموده، در (یا دستگیره) نیکوکاری را از دست ندهی! و باید که تباه نمودن وقت و اطاله خویش را به کنار گذاری و با نرمی، مداومت و ملایمت و مدارا رفتار نموده و نفست را به رفتار نیک «عادت» دهی، چه «خیر» عادت آدمی محسوب می شود و باید نفس را از کارهای زشت و ناپسند بترسانی، چرا که ترس از کارهای بد و ناپسند برای انسان یک عادت است و مباد که در همه حالات گرفتار غفلت باشی که در این صورت از همه چهار دست و پایان هم گمراه تر و پست تر خواهی بود!

۱ - «مستدرک احادیث قدسی»، به نقل از: جامع السعادات، ج ۲ / ۳۰۶. لازم به اشاره است، مترجم پس از ترجمه کتاب شریف «احادیث قدسی»، آن دسته از احادیث قدسی را که شیخ بزرگوار حُرّ عاملی در کتاب ارزشمند خویش نیاورده است، جمع آوری نموده است که به زودی در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت.

از جمله مصادیق «رفق و مدارا» این است که تمام روزها و ایام سال خود را با مراقبت به سر آوری، و برای یکبار هم شده، به مقداری از آنچه وارد شده است، عمل کنی.

اکنون، من (= مؤلف) در این رساله، مقداری از عمل‌های وارد شده را که مهم‌تر است، به قلم آورده و از مراقبت‌ها، به آنچه لازم‌تر و ضروری‌تر است، اشاره خواهم کرد.

ای نفس! با «علم‌الیقین»^(۱) بدان که تا زمانی که باطنت را اصلاح نکرده‌ای، نخواهی توانست ظاهرت را اصلاح کنی، از آن رو که عمل‌ها از چشمه قلب جریان می‌یابند و از قلب صالح خارج نمی‌شود، مگر عمل صالح، و از قلب فاسد خارج نمی‌شود، مگر عمل فاسد. پس عمده در عمل، اصلاح قلب است و قلب از خاطره‌ها و ملکات قبلی تأثیر می‌پذیرد و خواطر، از ملکات و مزاج‌ها و آنچه به سبب حواس حس می‌گردد، نشأت می‌گیرد. و اگر کسی به این کار موفق نشود، چاره و درمانی ندارد، مگر پناه و استغاثه به درگاه لطف و کرم خداوند لطیف و کریم و پروردگار مهربان و رحیم و توفیق و تأیید خواستن از او. پس، کسی که خودش را به حقیقت از اصلاح نفس و قلبش عاجز دیده و نفسش را حقیقتاً ناگزیر از رحمت خداوندی پروردگارش بداند، خود را مثل کسی خواهد دانست که به دریایی ژرف و عمیق فرو رفته و هلاک شدنش را قطعی می‌داند و مثل گرفتار شده به آتشی که سوختن خود را امری حتمی می‌داند، از روی

۱ - «علم‌الیقین» و آن عبارت از اعتقاد ثابت / جازم مطابق با واقع است همچنانکه گذشت و از راه استدلال، و با لوازم و ملزومات خود حاصل می‌گردد، و مثالش یقین به وجود آتش از طرق مشاهده نمودن دود است. جامع السعادت، ج ۱ / ۱۴۷.

«اضطرار» به خدا پناه برده و از جان و دل، عمل‌های خود را تماماً به پروردگار تسلیم خواهد کرد و به عنایت پروردگار «حس ظن» خواهد داشت و چنین است که نجات یافته و رهایی پیدا می‌کند و بارستگاری به مقصدش دست می‌یابد، چه خداوند، توانایی است که ناتوانی به او راه ندارد، و جوادی است که در کارش بخل روا نیست و امینی است که خیانت نمی‌ورزد و چه نیکو گفته است، گوینده که:

برای کوشش به خلاصی از حیل‌های نفس و شیطان، چاره‌ای نیست جز اینکه به معرفت و حقیقت بدانی که ناتوان هستی و آنگاه به راستی، به خداوند قادر - جلّ جلاله - پناه برده و کارت را به او بسپاری و سر و سر و قلب و جنس و ایمان و عملت را به پروردگار محول کنی که همانا او به تو خیانت و ظلم نمی‌کند و خدای جفا کردن نیست.

آنگاه خود را در برابر خداوند فرض کند و به هنگام سخن گفتن و حضور «لا» (= نه) بشنود و این برایش از کوه‌ها گران‌تر بیاید که: همانا وای بر من! اگر برایم «نه» (= لا) بگویی! پس وای بر من باد! به کجا پناه برده و به چه کسی روی آور شوم؟

و در این رسوایی که از طرد شدن از بارگاه خداوند متعال برایش حاصل می‌شود، در همه عالم‌ها و اثرهای خویشتن، در عقل و روح و قلب و جسم خود به فکر فرو رود و نسبت به تمام آنها، یکی بعد از دیگری نوحه و زاری کرده و بگوید: وای بر عقل من، اگر سرور و پروردگارم، آن را محجوب قرار داده و برایش پرده‌ای از پندار بیاویزد، پس حال آن عقل چگونه خواهد بود، اگر از مقام نور و شرف حضور منور شده و از مقام تمکین مولای امین مهجور شده و پرستش‌کننده هوی و فرمان‌برنده خوک شهوت و سنگ غضب شده و از جوار پاکان و نزدیکی به خداوند عالمیان محجوب و از

حقیقت خود مسخ و به شیطانی بد سرشت و ابلیسی فریبکار بدل شود! پس از آن، عذابی را که از رد شدن از ناحیه خداوند متعال به روحش می‌رسد به یاد آورده و چنین بگوید:

وای بر روح من، اگر از جوار قدس خداوند و تعلق یافتن به قدس و صفا ممنوع شده و از مجلس «انس» و «وفا» طرد شده از درجات والا مقام‌ها بی‌بهره گشته، و بی هیچ چاره‌ای به درکات جهنم و همنشینی با شیاطین گرفتار شوم، وای بر روح من! پس، آنگاه قلبش را به یاد آورده و بگوید: وای بر قلبی که از یاد خداوند رحمان و دوستی خدای حنّان دارای منت غافل شده و به محبت شیطان تمایل پیدا کند و به دنیای پست و بی‌مقدار محبت پیدا کند، و بی آنکه شرم کند، به آن دل ببازد و در آن سقوط کند و زمین فناپذیرنده را منزلگاه ابدی خود انتخاب کند!

نفس مثل سگی است که اگر برایش حمله نمایی،^(۱) زبان درازی می‌کند و اگر کاری به کارش نداشته باشی، باز زبان خویش را در می‌آورد.^(۲)

۱ - در یکی از کتاب‌های اخلاقی آمده است: موضوع این است که: مثل شیطان، مثل یک سگ گرسنه است و مثل صفت‌های مذموم مثل گوشت و نان و خوراک برای سگ و مثل ذکر و یاد خداوند مثل «چخ» (= دور شوا) گفتن به اوست. بدون شک وقتی سگ به تو نزدیک گردد، اگر چیزی از غذای او در نزد تو نباشد، به محض «چخ» گفتن فرار می‌کند، اما اگر از غذاها و خواستنی‌هایش چیزی در نزدت باشد، تا زمانی که به مطلوب خود دست نیابد، با «چخ»، «چخ» گفتن و تاراندن و راندن، دست از تو بر نمی‌دارد.

۲ - اشاره به آیه: وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهَا بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِذَا تَحَمَّلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتَرَكَّهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. الأعراف / ۱۷۶.

به راستی که این قلب از تیرگی گناه‌ها سیاه گشته، یاد خداوندی را به فراموشی سپرده، از «علم» به «وسواس» می‌رسد. چنین قلبی، چنان است که گویی برایش مَهر (ختم) زده‌اند و راهی برای خلاصی باقی نمانده است. آنگاه بر دیگر اجزای بدنش - یکی یکی - نوحه و زاری نموده و نخست «سر» خود را خطاب قرار داده و چنین بگوید:

ای سرا! اگر خداوند در دنیا شکنجه‌ات نموده، و با مسخ نمودنت، تو را به سر میمون‌ها و خوک‌ها بدل کند، تو با غضبِ خداوند رحمان چه خواهی کرد، یا اگر صورتت را سیاه کرده و در میان اهل جهان رسوایت کند، یا اگر چشمت را کور، گوشت را کر، زیانت را گنگ و خلقتت را زشت کند؟ آیا ندیده و نشنیدی که بسیاری از گناه‌کاران گرفتار غضبِ خداوند رحمان شدند و آنها به سببِ عذاب یا غیر آن رسوا شدند و یا آتشی برایشان رسید که در دنیا سوختند و پس از آن، به آتش آخرت رانده شدند؟ و اگر در عقوبت تو تأخیر روا داشته و با آنچه برای پس از مرگ وعده داده عقابت کند، چه خواهی کرد، در حالی که می‌دانی عذاب قیامت سخت‌تر و سوزان‌تر است؟

ای صاحب عقل و نظر و دانایی! و ای صاحب معرفت و بصیرت! آیا سزا نیست که حالات قبر و ابتلای آن را یاد کنی و به خوراک کرم‌ها شدن و پوسیدگی در قبر بیندیشی؟ برای روزی که در خاک‌ها پنهان خواهی شد و خاک گوشت‌های تو را خواهد خورد و کرم‌ها در بینی تو جا خواهد گرفت و تخمه چشمانت به صورتت فرو خواهد ریخت و چهره تمیز و صورت زیبای تو به صورتی خشک و ناپسند تبدیل خواهد شد و چهره‌ات در خاک‌ها به شن‌ها آلوده شده و صورتت در قبر مملو از خاک خواهد شد، آنگاه که بدبختی و بیچارگی فرایش بگیرد و بینوایی و فرسایش و شکستگی

و گسستگی به زیر دامش بیاورد، چه خواهی کرد؟

پس، در آینهٔ عقلت به جمالِ چهرهات بنگر و در زشتی منظر و قبح جمالت تأمل کن و از این سانحه‌ها پند بپذیر و سپس عنانِ فکرت را به سمتِ عذابِ آخرت و آتش جهنم برگردان و در آبِ جوشانی که بر سرت خواهند ریخت و پوست بدن تو و امعاء و احشاء شکمت از آن آب خواهد گداخت، تدبّر کن و پتک‌های آهنین را که بر سرت خواهند کوبید، به یاد بیاور! و به یاد بیاور، هنگامی را که در آتش سوزان خواهند افکند و در قعرِ آتش جایب خواهند داد و برایت لباس‌هایی از آتش خواهند پوشاند و شراب‌های حمیم را خواهند چشاند.

کوتاه سخن اینکه: باید نسبت به تک تک عضوهای بدنش ناله و زاری کند و به یاد بیاورد که اگر از اهل عذاب محسوب شود، بر آنها چه خواهد گذشت و اگر خواست می‌تواند هر شب نسبت به یکی از آنها نوحه و ناله کند، و اگر بخواهد در برخی از شب‌ها نوحه‌ای را که امام سجّاد - علیه السلام - نسبت به جانش با نثر و نظم می‌نمود بخواند. این نوحه را زهری از آن حضرت روایت نموده است.

و همچنین شبی از شب‌های خود را، نسبت به بی‌شرم و آزر می خویش ناله و نوحه گر شود؛ اوّل به جهتِ صنعِ جمیلِ خداوندای و طولِ مهلتی که برایش داده و حُسنِ طلبِ خداوند متعال نسبت به او، و لطفی که در حقش فرموده و او را به خلوت و قرب و مجلسِ انسش خوانده است، یاد بیاورد و آنگاه معامله‌ای را که او با چنین پروردگارِ جلیلی نموده است، یادآور شود و در خصوص آنچه در مقابل این همه کرامت بزرگ برایش واجب شده است، تأمل کرده، نسبت به مردانگی و حیا و وفای خود ناله کند و بگوید: و اَسْأَلُ وَاخْجَلُّنَا، از رسوایی و بی‌شرمی من! این پروردگار من و سید و مولا و ولی

نعمت من است که مالک مالک‌ها و جبار جباران و کریم‌ترین کریمان است. به یاد و جلیس و همنشین شدن با خودش و انس گرفتنم با خودش دعوت می‌کند، با اینکه پادشاه پادشاهان و بی نیازترین بی نیازان است و پناه زمین و آسمان، با این وجود، من از پذیرفتن کراماتی این چنین بزرگ استنکاف نموده و سستی می‌نمایم، در حالی که ذلیل تر از هر ذلیل بوده و از هر حیثی ضعیف و فقیرم، بلکه «فقر محض» و عدم (= لا شیء) و بی‌نوا و مذیون نعمت‌های او هستم و هستی‌ام به عنایت‌های او بستگی دارد و حیاتم به حیات او پیوند خورده است، و با حیات او حی هستم و زیره‌خوار سفره نعمت‌های او هستم و با این وجود، در خدمت او مقصّر و گناه‌کارم. اگر شکیبایی اش نسبت به من برقرار نبود، پس چه می‌کردم؟

به راستی که او به من مهلت داده و مرا با گناهانی که دارم، مشمول ستاریت خود ساخته است و به سبب معرفتش بزرگم داشته و به راه خود راهنمایی‌ام کرده و راه رسیدن به کرامتش را بر من آسان کرده و مرا به درگاه قرب خود خوانده و به سبب نعمت‌های خود مورد محبتم قرار داده است. از دیگر سو، برای اینکه به مجلس انس فرایم بخواند، گرامی‌ترین مخلوقات و دوست داشتنی‌ترین بندگان خویش را برای دعوت من فرو فرستاده و در تکریم نمودنم، به یک نعمت پس از نعمتی دیگر قناعت نکرده است، بلکه چنین است که به کرامت خود کرامتی دیگر افزوده است و حتّا هر شب، به فرستادن ملکی بر من «عزّت» گذاشته و مرا به مهمان سرای خود خوانده است.

با وجود این همه تکریم، در مقابل خوبی‌های او - جل و علا - از ناحیه من، جز بدی به منصب ظهور نیامده و از من صادر نشده است، جز معامله‌ای زشت و ناپسند: به آنچه سبب غضبش می‌شود، «حرص» نشان داده و به

چیزی که از رضایت و شادمانی اش دور می‌کند، تعجیل کرده‌ام و به چیزی که سبب زیاد شدن لطف او می‌گردد، تنبلی و کاهلی کرده‌ام و به چیزی که از روزی در اختیارم قرار داده است، بدبین شده و خشم نشان داده‌ام و با کارهای زشت خودم، از او توقع پاداش نیک و جزای خیر دارم!

با وجود عمل‌های بد، منتظر رحمت و نیکوکاری اش هستم، مانند کسی که از قصاص گناه خویش در امان بوده و به خود بی‌بالد، و از حضرتش بر آوردن آرزوهای بزرگ را تمنا دارم! **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.^(۱) چه مصیبت بزرگی؟ مصیبتی که درد و آتش آن بس بزرگ و عقاب و عذاب آن باز بزرگ‌تر است.

چه چیزی مرا به این زشت‌کاری‌ها واداشته؟ چه چیزی مرا به این رسوایی‌ها و بدکاری‌ها سوق داده است؟ چه بی‌حیا شده‌ام؟ و چه کم است وفایم! وقتی گناه‌های بزرگ را انجام می‌دهم، از کوچک‌ترین مخلوقات و آفریده هایش مخفی می‌کنم، ولی از او مراقب نبوده و حرمت ستاریتش را رعایت نمی‌کنم، با آنکه او با من است.

آه، آه! چه بد صبحگاهی خواهد بود، آینده من! به چه روی ملاقاتش نموده و با چه زبانی مناجاتش کنم که همه پیمان‌ها و قسم‌ها را شکسته‌ام، و در همان حال که می‌خواندمش، در گرداب خطاها فرو لغزیدم و با اینکه او بی‌نیاز از من بود، اجابتش نکرد و من سکوت کردم. او دعوت کرد و من اجابتش نکردم، به سوی من آمد، من از او روی برگرداندم. وای بر من و کار زشت من! چه چیزی مرا به این جرأت وادار کرد و کدامین غرور مرا به خودم مغرور ساخت؟

خداوند! اینک با این عمل‌های فضاحت‌بار چه کنم و با این حالِ شنیع و زشت به کجا روی بیاورم! ای سرور و سالار من! و ای پناه و مایهٔ نجات! به عزّت و جلالت قسم یاد می‌کنم که اگر توانی برای تحمل عذابت می‌داشتم و نیرو و قوه‌ای می‌داشتم که طاقت انتقامت را می‌داشت، از تو طلبِ بخشش نمی‌نمودم، بلکه از تو عذاب و عقابِ خودم را طلب می‌نمودم، تا به این وسیله، به نفسِ خودم غضب نموده، جزای حقیقی تو را در حق خودم خواستار شده باشم که پس از این همه کرامت‌های بزرگ، چگونه عصیانم نموده‌ام و با اینکه توبه نفس من روی آورده بودی، چگونه نفسم از تو روی برگردانده و بعد از این همه لطف‌های بی‌کران و زیبا، به احسان تو پشت نموده است؟

چه منزّه است این پروردگار بخشنده و چه پاک است حلم و صبر بی حدّش و چقدر بی‌غرضانه است، لطف‌های بی‌شمار او؟ در توبه را به کسانی چون من باز کرده و آنها را از «توبه و انابه» باز نداشته و به توبه‌کننده وعدهٔ قبول و بخشیدن گناهان را داده است و بشارت بدل نمودن آنها به دو برابر حسنات.

کوتاه سخن اینکه: نفس باید در اظهار جنایت‌های خود و بیان آنچه از کرامت‌های پروردگار خود می‌داند و می‌شناسد، جدّی و کوشش‌کننده باشد، بلکه حسرت و ناله و گریه‌اش را زیاد کند، تا در نازل شدن رحمت خداوندی و گشایش کرامت او تأثیرگذار باشد.

و از مهمترین مهم‌ها این است که: در پایانِ هر شبی، به بالاترین شب زنده‌داران آن شب و بیداران همیشه شب یعنی جمال امام‌های معصوم - که سلام بر آنها باد - توسل کند و آنها را به حمایت خویش بخواند و به روان پاک‌شان سلام و صلوات بفرستد و از آنها بخواهد در نزد پروردگار شفاعتش

کنند و قبول شدن توبه‌اش را بخواهند و بدل شدن سیئاتش به حسنات را از درگاه بی‌نیاز طلب کنند، تا مگر آنها وی را از پیروان و شیعیان خود شناخته و در دعای خود، منظورش کرده و از خداوند متعال بخواهند از او خرسند گشته و او را در درگاه خویش بپذیرد و او را به آن «سادات کرام» الحاق کند و از اصحابِ مقرب آنان و دوستان مطیع‌شان قرار دهد، ان شاء الله.